



استاد

سایه نخت حسین

شماره مخصوص

اِنَّ الْمَكِيْنَ لَكُمْ مِنْ قُلُوْبِ الْجُرَاْمِ

«اگر دین ندارید، لا اقل در زندگی مردمی آزاده باشید» حسین بن علی

مهرم ۱۳۹۰ هجری

شیراز کتابخانه مرکزی

«گروه فارسی زبان»

۸

مکتب ساز

قیمت: ۲۸ ریال

انتشارات هاجر

مرکز پخش

انتشارات پیام آزادی ترون - شاه آبه کچسید شم - نمبر ۱۰

از محرم تا محرم

" انا لله وانا اليه راجعون "

" قرآن کریم "

حیات حرکت است و حرکت موجود (امر نسبی) منبعث از هستی مطلق فیاض است . انسان ، این حرکت نظام یافته از هستی ازل ، از خدا نشأت میکند و بدو باز میآید . بدینسان انسان محکوم به عطل است ، محکوم به عمل و در عمل ساختن و ساخته شدن ، آزاد کردن و آزاد شدن است . باید برود ، راهی را که عم در حال رفتن باید بسازد و غمناک و غمناک و بفراز آید . نه جای بازگشت است و نه مجال درنگ ، باید برود . . .

این حرکت ، هرچند دائمی ، جز به مقصد ، جز به مرزهای بی نهایت - از راه شدن - جهت دیگری نمیتواند داشته باشد ، در فرآیند حرکت " از بیابان عدم تا اقلیم وجود " راه طی شده و جز آینده عجال وقوع و پیدایش ندارد . واپس گزاشیدن یعنی در خلاء گام نهادن و این ناشدنی است . خدا ازلی تنها نیست ابدی هم هست : نه تنها آغاز ندارد پایان هم ندارد . بنابراین شدن انسان (امر نسبی) صرف نشأت نیست . وصل هم هست . و تمام فیض خدا در این نیرو ، در این پویایی است که در خویشتر خویش انسان برانگیزنده او به حرکت آزادی بخش است . در طی طریق انسان بند های از خود بیگانگی را از دست و پای خویش بر میدارد و برده غای ابهام را از برابر دیدگان خود میگیرد . هرچه آزاد تر ، بخدا نزدیک تر . خدا آزادی مطلق است . بنابراین فرآیند شدن جز به آزادی نمیتواند بیانجامد . آنگاه که انسان خویشتر خویش را بازمی یابد و خود را از سلطه از خود بیگانگی آزاد ، به ابد واصل شده است . بدینسان راه میان این

این نشأت از ازل و این باز آمدن به ابد را جز با انقلاب و در انقلاب نمیتوان طی کرد. چون راه را پایان ناپیدا است، انقلاب دائمی است. هر انقلابی زاده انقلابی و زاینده انقلابی است... و این تا باز یافتن خویشتن خویش یعنی باز آمدن بخدا.

نظام اجتماعی اسلام بر پایه این نظرگاه فلسفی استوار است و خود انعکاس آنست: هدف این نظام از میان برداشتن تمامی سلطه هائی است که سه آدمیان و اجتماعشان را از خود بیگانه میسازد. این نظام سازنده دائمی کارمایه انقلاب یعنی موجد نیروی اجتماعی مخالفی است که از قید تعهد در قبال "نظم موجود" آزاد است. بدیگر سخن چون شدن اجتماعی جز از راه عمل نظام یافته اجتماعی و جز از راه انقلاب اجتماعی صورت نمیگیرد، نظام اسلامی باید پویا باشد و پویائی بخشد: جامعه را در جریان آزاد شدن قرار دهد و در این جریان به فراز برد.

نظام اسلامی از آنجا که نظام خاص یک دوره معین تاریخ و مخصوص یک ساخت معین اجتماعی نیست، سازنده و پردازنده نیروئی است که در محدود و نه نظم موجود محل عمل و وظیفه ای ندارد جز تفسیر بنیادی آن، این نظام خلاق دائمی کارمایه انقلاب و موجد حرکات نظام یافته است به سوی مرزهای آزادی: ملاقات انسان اجتماعی و خدا در این مرز انجام میگیرد.

این راه بس دراز و پایان ناپیدا را دلیل و راهنما کیست؟ امام شهید میگوید که او است: "من در جان شمایم" امامت پویائی انقلاب دائمی و امام نظامی و مظهر اجتماعی آنست. امامت یک نقش، یک وظیفه ایست در یک حرکت. امامت بعثت جماعت و امام مظهر این بعثت است. هدف این بعثت برداشتن مانع ها و پاک کردن راه آزادی است، مقصد این بعثت ایجاد نظم نو است. از آنجا که بعثت و انقلاب دائمی است امامت و امام هم امری دائمی است و از همینجا امام از قید هر آنچه رنگی تعلق پذیرد

آزاد است . امام نه میتواند به تعلقات گروهی و طبقاتی و . . . بسته و پایبند باشد و نه میتواند اسیر زمان و مکان شود ، امام باید بصفت د و ام ترجمان نیروی مخالف منفی باشد : د و اصل معصومیت امام و عدم امکان خالی بودن زمین از حجت .

امام معصوم یعنی بیان اراده خداست و اراده خدا نمیتواند تابع متغیر وابستگی ها باشد . امام بعنوان معصوم^{بیاب} پویائی انقلاب داعی و جهت- یاب انقلاب به سوی نظمی است که در آن انسان از سلطه حکومت - حکومت بعنوان ابزار ستم اجتماعی - آزاد میشود . نظمی که جز خدا یا بدیگر سخن جز آزادی حکم نمیراند . نمونه ای از این جامعه کمال مطلوب هر سال یکبار در خانه خدا تشکیل میشود . جامعه ای که در آن از ستم طبقاتی و ابزار آن حکومت خبری نیست . سلطه های اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی وجود ندارند . جنگ نیست ، انسان بخویشتن خویش نزدیک است ، در این جامعه مصرف نقش اجتماعی خود را بعنوان تعیین کننده منزلت اجتماعی و نشانه اعتبار و حیثیت از دست میدهد . بر اساس این الگو ، که در آن غذا و لباس و مسکن از متغیر نیازهای واقعی تبعیت می کند ، میتوان جامعه ای در مقیاس جهان تشکیل داد . جامعه ای نه با اقتصاد ندرت بلکه با اقتصاد وفور . جامعه ای که انسانیت انسان آزاد از سلطه ندرت اقتصادی تحمیلی خواهد شکفت . نهاد ها و سازمانهایی که وجود شان در گرو بقای ندرت و گسترش نیاز و تشدید عدم تعادل میانه نیازها و تولید است ، علت وجودی خود را از دست خواهند داد و از میان خواهند رفت . چهارده قرن است که زیر بیرق اسلام هر سال یکبار این جامعه با شرکت انسانهایی از همه رنگ تشکیل میشود . اما انفسوس که رابطه مسلط و زیر سلطه که از دیر باز بر جهان روابط جماعات حاکم است ، پرده های رنگ غفلت برابر دیده ها قرار داده است ، چنان که نه تنهاد یکران نمیبینند و عبرت نمیگیرند ، مسلمانان نیز از دیدن و عبرت

گرفتن و بتلاش آمدن دست هشته اند .

تکرار کنیم که پیامبر، امام، از میان جماعت و توده برانگیخته میشوند :
" هو ائدی بعث فی الامیین رسولاً منهم " معنای این سخن همان است
که آمد و معلوم شد که حرکت از جماعت است . مبارزه کار مردم است
توده در حرکت و تدارک انقلاب، بجائی از شعور و شکل گیری میرسد که
زمان آستن زادن امام میشوند و امام در بطن بعثت و انقلاب و از میان
مردم برخاسته و جامعه رارهیری میشوند . این يك قانون تغییر ناپذیر
و جاودانه معتبر است . بدینسان است که امامت در ظرف زمان و مکان
نمیگذرد ، امام تاریخ ساز و پیشاهنگ است و تاریخ قادر نیست سازنده خود
را پشت سر گذارد و یا بدست تند باد فراموشی اش سپارد . امامت پویائی
انقلاب ، انقلاب در انقلاب ، انقلاب در انقلاب . . . است و امام مظهر
کامل این پویائی است .

بر این اساس و پایه ، انقلاب بزرگ حسینی ، گرچه انقلابی از نغمه لحاظ بسی
مانند اما يك انقلاب بی پیشینه و بدون عقبه نیست این انقلاب زاده انقلاب
ها و زاینده انقلاب ها و بسیار بین از آن است : الگوی تمام عیاری است
از يك انقلاب و نیروی شرکت کننده در آن مظهر کاملی از بی تعهدی در
نیال نظم موجود است . در قبال علائق و دل بستگی های اسارت آور (از
خود بیگانگی ها) است . تعریف انقلاب ، تعریف نیروی مخالف منفسی
- تعریفی همواره معتبر را - و تعریف امامت و مفهوم وصول بخدا ، را حسین
شهبید ، شهید کننده حق ، با عمل انقلابی بر صفحه تاریخ نقش کرد و بدست
تاریخ سپرد تا بماند و همیشه چراغ راه باشد .

عدی این انقلاب بر انداختن استبداد و عوامل سازنده آن بود که خنثی
کردن تمامی نیروهای تغییر را هدف قرار داده بود . مسئله در این خلاصه
نمیشود که یزید هوس کرده بود از فرزند گرامی پیامبر بیعت بگیرد و حضرتش
تمکین نمیکرد ، مسئله اساسی این بود که دستگاه حاکمه اسلام را بعنوان
نظام سازنده کارمایه انقلاب ، میخواست از میان بردارد . رودرروئی و مقابله

امام ویزید، رود روئی و مظهر بود : امام مظهر نیروی مخالف منفی و پویایی
مشئی بسوی خدا و یزید مظهر عوامل سازنده استبداد که عبارت باشند از ۱-
عدم آگاهی ذهنی عامه مردم ۲- استبداد یعنی تبدیل شدن دین به سه
ایدئولوژی طبقه مسلط که در کار شدن بود ۳- نظم اجتماعی دارای سلسله
مراتب . تعبیر یک کانون قدرت مطلقه بعنوان محور و عم مظهر سلطه طبقه
حاکمه ۴- اختلافات دینی و سیاسی و طبقاتی و بویژه عرب ستائی بقصد
ایجاد برخورد میان نیروها و ملت های مسلمان (رابطه مسلط و زیر سلطه)
در نتیجه جلوگیری از بروز نیروی مخالف منفی در قلمرو امپراطوری اموی ۵-
محیط ترس و وحشت زاده اتمال نظام یائنه قوه قهریه ۶- استبداد طبقاتی
که در عین حال ریشه و حاصل استبداد است ۷- و بالاخره قشون بعنوان
پایه و مایه بقاء استبداد و ابزار ستم . (۱)

این عوامل نه هم مانع از حرکت به پیش بودند بلکه شرایطی فراهم میآوردند
که مانع از پیدایش نیروهای مخالف منفی میشوند و در نتیجه اسلام بعنوان
نظام سازنده کارمایه انقلاب میبرد و میشد ایدئولوژی ابزار دست طبقه
حاکم و علماء اسلام پهلوان رسته بسته میشوند به استبداد و خود بینی از
عوامل مقوم آن .

و امروز پس از گذشت چهارده قرن باردیگر اسلام بعنوان نظام کارمایه ساز
مورد تهدید قرار گرفته است . مقدمات این تهدید از چندین قرن به پیش
تا امروز با صبر و حوصله و با منتهای دقت تدارک شده است . عمده توجه به
این بوده است که اسلام تبدیل بشود به ایدئولوژی نظم مسلط و علماء اسلام
نیز در خدمت سلطه قرار گیرند ، از دواج استبداد دینی و استبداد سیاسی
و اقتصادی . پس زمان باید آستن انقلاب شده باشد و شده است :

در مقیاس ایران ، دوازده محرم (۱۵ خرداد) برخورد اسلام واقعی این
نظام پیشاهنگ ساز و انقلاب برد از با سلطه توأم داخلی و خارجی است .
دوازده محرم ، تکرار عاشورا است ، اوج حرکت انقلابی و حلقه ای از زنجیر است .
مظهر نیروی مخالف منفی ، نیروئی که به نظم حاکم با رسته های وابستگی بسته

۱- در باره عوامل استبداد نگاه کنید به تنبیه الامه و تنزیه الامه : مقصد اول
از خاتمه .

نیست و تغییر بنیادی آنرا هدف قرار داده است، آقای خمینی است (۱)
درست زمانی که دستگاه حاکم در کار جذب نیروهای مخالف و تبدیل آنها
به مخالف مثبت بود (مخالفی که خود از پایه های بقاء نظم است) یک
نیروی مصمم و ستیز خوی موج گون برخاست و تیز خرامید .
این موج تیز خرام آنقدر خواهد جوشید و خواهد خروشید تا نظم
سنداه را در کام نهنگ خویش ناچیز کند .

فتاوی این مرجع عالیقدر مقوم نیروی مخالف منفی و بیان این نیروست :

۱- توجه به نقش قهر و جای آن در نظام اسلامی : مسائل دفاع ، با توجه
بجا و دقیق که هدف از بنابر برد قهر ، آزادی حاکم و محکوم هر دو است ، از
سلطه و از خود بیگانگی

۲- بیان و تعریف . مخالفت منفی و تعیین تکلیف کسانی که جای آنها مقام
رعبری نیروی مخالف است ، یعنی علماء واقعی ، وجوب اظهار حق و
انکار باطل بر علماء در صورت مشاهده بدعت گذاری . (مسائل
۲۷۹۳) وجوب اظهار حق در صورتی که سکوت موجب آن میشود که معرفی
منکر و یا منکری معروف شود (مسأله ۲۷۹۴) وجوب اظهار حق بر علماء
در صورتیکه سکوت موجب تقویت ظالم یا تأئید او شود (مسأله ۲۷۹۵)
وجوب اظهار حق در صورتیکه سکوت علماء مایه بدگمانی شود (مسأله ۲۷۹۶)
عدم جواز دخول در موسسات دولتی بر طلاب (مسأله ۲۷۹۷) لزوم اعراض
و دوری مردم از کسانی در لباس اهل علم که وارد در موسسات دولتی
بشوند که بناکارشان محو آثار اسلام است (مسأله ۲۸۰۱) و
(صفحات ۵۷۳ تا ۵۸۴ رساله توضیح المسائل)

این فتاوی تکلیف همه را روشن کرده است . حرکتی که خمینی مخلوق اوست
و اکنون پیشاغند آنست ، تجدید اسلام است در معنای سازنده کارمایه
انقلاب . امروز در سراسر سرزمینهای اسلامی ، انقلاب در کار شدن است .
بعلل عدیده که مهمترین آن برپا خاستن غول عظیم سلطه است ، انداز
۱- بنا به خواست معظم له ذکر عناوین نشد .

فداکاری منتظر از جوانان مسلمان صد چند ان است : یا سلطه غرب برای همیشه امید حیات مستقل را در ما خواهد کشت و یا ما در چهار چوب نظام اسلامی به حرکت خواهیم آمد ، آزاد خواهیم شد و آزاد خواهیم کرد .

این مقاله در هر سطر و هر بند محتاج صد ها توضیح است . لازم بود که برداشت تازه ای از رواید انقلاب حسینی عرضه شود تا بوقت خود توضیح و تفصیل لازم داده آید .



قانونهائی که از مجلسین با اعمال اجانب خذلهم الله تعالی برخلاف صریح قرآن کریم و سنت پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم میگذرد و گذشته است ، از نظر اسلام لغو و از نظر قانون بی ارزش است ، و لازم است مسلمانها از امر کنند و برای رهنده بهر طور ممکن است اعتراض کنند ، و با آنها معاشرت و معامله نکنند ، و آنان مجرمند و عمل کنند ه برای آنها معصیت کار و فاسق است .

"سأله ۲۸۳۵ - توضیح المسائل"

"حضرت آية الله العظمى خمينى"



از س . م . ط .

یخی از اعضاء اتحادیه

راهی که تاریخ رفته - ارزشهای بسی
ارزش - ترک کاخ برای کوخ - نوبت مرزبانان
حسین - وارونه فهمی اسلام - مرحله جدید
مبارزه - اجتماع با مسلکها - شهرها
بجوش آمده اند - حسین از مکه خارج
میشود - برخورد با حتر - مکتب حسین
در د بیروز و امروز - اینهم نقش اشرف
و بزرگان - کاروان به کربلا میرسد .

بیاد تخت حسین

راهی که تاریخ رفته

تاریخ چیز عجیبی است . هم دروغگوی زیون و هم راستگوی دلیری است ،
هم در دربارها و کاخها و غم در ویرانه ها و کوخها ، زندگی کرده . گاهی
مست و مغرور در کنار آدمکی بیکله و تاجدار و چند دلغق حرفه ای لمیده
و زمانی غشیارانه در آنسوی چهره انسانهای بحق انسان همچون فیلسوفی
کنجکاو بمطالعه سرگرم است . در مجلس بزم بی مخان ناعدار هم پیالگی
کرده و در میدان رزم شهرومانان بی نام و نشان هم شرکت جسته است .
خلاصه نم ترسو است و هم شجاع است ، غم مست است ، غم غشیار است .
ولی حقیقت اینست که همین دو رنگی تاریخ - که بهتر است چند رنگیش
نامید - نشان دهنده ارزشهایی است که در جامعه های انسانی بوده
است . بنابراین ، تاریخ ، کارش ثبت نمودنهایی است که جامعه بآن ارزش
قائل است و نمین کار تاریخ است که مطالعه جامعه شناس را آسان
میکند .

قرنهای بیشمار تاریخ در برابر ما بود و دانش همنشینی با شاهان و زر زور داران ، زیرا که در نظر آن جامعه ها برکت و خیر و عمر ارزش دیگری مبداءش و سرچشمه اش تنها این سایه های خدا! شمرده میشوند .

در این دوره ، تاریخ ، پایش را از کاخ و از دربار بیرون نمی گذارد و تنها گاهی در شمار عمده خلوت و حرمسرائیان و به همراه یک شاه به مخجیرگاه می رود ، تا شماره کمان گشی های شاه و شادانهای او را ثبت کند . و گاهی عم در کجاوه شامی به تماشای جنگ قیصر و کسری می آید ، تا شماره فیضان و ارا به عنای جنگی و اسیران و اغتضارات و وطن دوستی ها و شاه پرستی های سرداران و عشق بازی های سپاه غالب را با دختران و زنان سپاه مغلوب بادقت گزارش دهد . در این دوره ، تاریخ چه دارد که مرد و انسانهای بیرون کاخ چه میکنند؟! چه ربطی با او دارد که توده بی پناه در چنگال هزاران درد بیدرمان دست و پامیزند ؟ باو چه مربوط است که مردان و زنانی قهرمان در زیر تازیانه عنای دژخیمان سایه عنای خدا به سختی جان میدهند .

راستی چه دردناک است برای ما ، که چندین قرن ، تاریخ انسان ، نامی از قهرمانهای انسانی نمی برد . عجیب انسان دلش میگیرد . مگر میشود این همه صحنه زندگی آدمها تاریک باشد و چهره درخشان قهرمانی بر تارک آن ندرخشد؟! در عمین دوره ، تاریخ چنان با نخوت و بسی اعتنا و بی تفاوتی از مقابل چهره پرشکوه و مردانه مردی همچون سقراط میگردد ، که دل انسان را بدر می آورد . تاریخ جست و خیزهای دیوانه وار قیصرها و لاسری ها را دقیق یادداشت کرده است ولی از شکوه پیکار عمیق فکری فیلسوف آتن دم بر نمی آورد ، که چگونه جام زهر آکین شوکران را در زندان سرکشید ولی از عنای خود دست ننشید .

عمین تاریخ نامی از انسانهای بحق انسانی همچون ابراهیم نمی برد . در اینجا ، باید اعتراف کرد ، که اگر کتابهای مذهبی تورات و انجیل با همه تحریفهایی که در آنهاست و قرآن نبود شاید نامی از قهرمانپائسی

همچون ابراهیم و موسی و عیسی بگوش ما نمی رسید . پیکاری بی امان ابراهیم، علیه تاجدار دژخیم پروری همچون نمرد، و درهم شکستن او سکوت مودبانه و ترسناکی را که نمرد در جامعه کلدی را آشور بوجود آورده بود، چقدر زیبایی خیره کننده‌ای بسرگذشت انسان و انسانیت می‌دهد، و چقدر انسان از این بی‌اعتنائی تاریخ خشمگین میشود؟!]

نهضت و انقلاب موسی در مصر و قیام او علیه استثمار اهریمنی فرعونسی و پیکار او با آدم و آدمیت کشی فرعون، چقدر آموزنده و شیرین است. دلیری عای این موسی، این مرد، که چو پانی بیش نیست، و برادرش، در برابر قلدری تاجدار همچون فرعون، لابد برای تاریخ جالب نبوده است که نامی از آن نبرده است!

نهضت فکری و اخلاقی عیسی، و خروش معصومانه او علیه طبقه از انسانیت برگشته و در پستی فرورفته جلادان رومی و سزارگردن کلفت روم، هیچ جلب توجهی از تاریخ نکرده است . چنان تاریخ در مورد این مرد سکوت کرده است که گروهی از پیروان خوش‌باور تاریخ، در وجود عیسی تردید کرده اند

ارزشهای بی‌ارزش

بهرحال قرن‌ها کار تاریخ عمین بود و جایش همانجا ها که گفتیم، زیرا در نظر آن جامعه ها ارزشها و اصالتها همان ها بودند که تاریخ به سراغ آنها میرفت و این خود سخنی است که این تاریخ درباری و متفرعن " ازکی و چرا فروتن و متواضع گردیده است" ؟ (۱)

برای اولین بار در تاریخ اسلام باین حقیقت برخورد می کنیم که تاریخ را عش را عوض میکند . برای اولین بار کاخ و حرمسرا را رها می‌کند . رو بصحرا و صحرائشینان می آورد . برخاک می نشیند، یا توده گنمام و بندگان ویردگان مظلوم و از پا افتاده همراهی میکند . بقول جناب دکتر شریعتی " بسرگذشت کسانی می پردازد که همیشه از ثبت نام آنان عار داشته است" برای اولین

بار" می بینیم که همین تاریخ اشرافی پرست و مغودپسند بچادرهای کهنه و کوخهای ویران بردگان آفریقائی و پایرهنگان گننام صحرای عربستان و افراد ناشناس ویی اهمیتی، چون ابودر مردی از قبیله غفار و سلمان آواره ای از ایران و بلال برده ای ارزان قیمت (از حبشه) "میرود" (۱) و اکنون باید باین سؤال پاسخ داد که چرا چنین شد، و چرا تاریخ راه چندین قرن پیموده اش را عوض کرد؟

این سخن گذشت که اصولاً، تاریخ به ثبت ارزشهای موجود در جامعه می پردازد، یعنی مجموعه جامعه (باقطع نظر از استثنائات) اگر بچیزی بصورت ارزش نگاه کرد و اصلتی بر آن قائل شد، تاریخ هم همان را ثبت میکند. روزگاری زر و زورتنها ملاک سنجش ارزشها و اصلتها بود و تنها میزان ارزش و اهمیت موجودی بستگی بقدرت همپایگی آن بازر و سپس با زور داشت. برای جامعه آن روزگار خیلی بعید و غیر قابل عضم بود که کسی بدون داشتن زر لایق ارزشی شود، و این جمله معروفی است از جامعه قبل از اسلام که حتی بصورت ضرب المثل در آمده بود که: "ما ساد فقیر فقد ساد ابوطالب" با اینکه هیچ فقیری شخصیت و سیادت نیافت در عین حال ابوطالب ب سیادت و بزرگی رسید (۲) عرب قبل از اسلام نمیتواند باور کند، که یک انسان بدون زر و فقیر لیاقت شخصیتی داشته باشد و بسیادت رسیدن ابوطالب را تنها حاضر است بشکل یک حادثه و واقعه ناگهانی و استثنائی بپذیرد و از آن ضرب المثلی میسازد تا ارزشها همچنان در جامعه ثابت باشد، و تا فردا هر بی زری با عبرت از حادثه ابوطالب در خیال زور نیفتد. و این فکر همه جایی و عمکائی بود، در عربستان، در روم در ایران، در مصر. زور و قوی ترین دلیل برای اثبات هرا دعائی بود. و این نکته خود دقیق است و در همین جا بکار میخورد، که ما می بینیم

(۱) ابودر غفاری - از دکتر علی ضریعی

(۲) الامام علی صوت العداله الانسانیه - از جرج جرداق چاپ بیروت جلد اول

در همین دوره شاهان ادعای خدایی میکنند و دلیشان هم داشتن زرزور و قلمرو و قدرت است و جالب اینست که (البته تا پیدا شدن ابراهیم و موسی) مردم هم این استدلال ندان شکن (!) را از گوش جان می پذیرند و در برابر آنان بخاک می افتند . در قرآن آیه ای است در همین مورد، که حیف است از آن بگذریم :

" فرعون در میان ملت خود فریاد برآورد، که ای مردم آیا پادشاهی مصر و این رودخانه هایی که در قلمرو من جاری است تنها مخصوص به من نیست و آیا توجه ندارید؟ آیا (با این وجود) من برترم یا این (موسی) مردی که (از طبقه پائین و) پست است؟ و سخن درستی نمیگوید؟ (اگر اولبابت چنین حرفی را دارد) پس چرا دستبند های طلائیمن برای او نغزستاده اند و یا چرا گروهی فرشته او را همراهی نمی کنند؟ (با این استدلال) فرعون ملت را بخود جلب کرد و آنان سر بسه اطاعتش نهادند " (۱)

راستی در این دوره چه ارزشی دارد زر و زور؟! او چه بی ارزش است ارزش های انسانی! چشم جامعه در این دوره تنها بدرخشندگی زر و شکوه زور خیره میشود و چون چنین است و ارزشها و اصالتها اینها هستند، پس کار تاریخ هم باید چنین باشد و نمیتواند تاریخ در این موقعیت به سراغ بی زرعا و بی زور ها برود . اما همینکه زر و زور دیگر چشم جامعه را خیره نمی کند یعنی ارزشهای جامعه عوض میشود تاریخ هم موضوع خود را تغییر میدهد .

ترک کاخ برای کوخ

مهمترین کاری که اسلام کرد همین بود که ارزشهایی که در جامعه بود تغییر داد . نظر جامعه را به ارزشهای اصیل انسانی متوجه کرد . دیگر زر و زور و مفاهیم هموزن آنها بدرخشندگی سابق خود را از دست دادند . ابوسفیان

(۱) قرآن سوره ۴۳ آیات ۵۱ تا ۵۴

و همکارانش تاجران ثروتمند و توانا و رباخوارمگه بی آبرو شدند. مردانی از میان توده فقیر، اگرچه بی زر بودند، و شبها گرسنه سر بیالین می نهادند نظر جامعه اسلامی را جلب کردند. برای مطالعه در نهضت اسلام نباید به "فتوحاتی که در آسیا و آفریقا و اراضی جنوب اروپا شده است نگریست بلکه به پیشرفتهائی که این نهضت در اعماق و اغفار و مغزودل و جان گروه معدودی از پیروانتر کرده است باید توجه کرد" (۱) باید به موفقیتهائی که اسلام در تغییر ارزشهای جامعه نصیبت شد نگاه کرد.

"فتوحاتی که اسلام در وادیهای پر پیچ و خم و صعب السور ارواح این عده کرده در نظر کسانی که بحقیقت و انسانیت بیش از قدرت و سیطره نظامی و ظاهری ارزش قائلند، وسیع تر، حیرت آور تر و با اهمیت تر جلوه میکند." فتوحات اسلام در تاریخ کشورها بی مانند روم و ایران و در سرگذشت کشور گسایانی چون چنکیز و ارا و ناپلئون و امثال این بی مخان نامدار بی نظیر نیست ولی یک مرد کُمام بیابان نشین و نیمه وحشی مانند چند بسن جناده را ابودرغفاری ساختن در هر مکتب و نهضتی کم نظیر است" (۲)

باید اسلام را از این رنگد رنگریست و پیروزی او را در تغییر ارزشهای جامعه نگاه کرد. اگر اسلام را با این نگاه بنگریم راضی تازه برای مطالعه تاریخ اسلام یافته ایم. در حقیقت مقیاس شناسائی و سنجش کار اسلام باید عناصری باشد که اسلام خود بدان ارزش می نهد. نه آنکه با ملاک های عمومی دیگر که اصولاً "اسلام بدان ارزشی قائل نیست و از همین جا است که می بینیم بدنبیل فشاری که اسلام در بی ارزش کردن ارزشهای غیر اسبیل وارد می آورد. مردانی همچون ابودرهم در ادامه همین هدف و حفظ ارزشهای انسانی و اصیلی که اسلام آبرد میکوشند و حتی جان خود را سخاوتمندانه در این راه می بازند. و باز هم بهمین دلیل می بینیم که ابودرعلیه مردانی همچون عثمان و معاویه که دوباره در فکر بازگرداندن ارزشهای محکوم و غیر اسلامی و انسانی هستند می شورد. ابودر چون

(۱) ابودرغفاری مد کتر شریعتی (۲) ابودرغفاری - مد کتر شریعتی

می بیند که معاویه ، کاخ نشینی و تاجداری را - که بدست اسلام از رسمیت افتاده بود - دوباره در جامعه ارزش میدهد، و دوباره طلا اندوزی و ریسا خواری را ترویج میکند، نمیتواند آرام بگیرد . ابودر چون می بیند که دوباره خصلت انسانی اسلام بدست آدمکهای همچون معاویه می رود که تحریف شود و ارزشهای بی ارزش قبل از اسلام نزدیک است بار دیگر زنده شود ، فریاد میکشد ، در مقابل مردم شام صعیمانه میجوشد و میخروشد و بادلی سوخته و خشمی آشکار آیات قرآن را بگوش توده گوشه گرسنه ، زلی غریب غورده میرساند . او بیشتر روی این آیه تکیه میکند :

" کسانی که طلا و نقره می اندوزند و آنرا در راه حق (مردم)

نهی بخشند به کیفری دردناک نوبدشان ده " (۱)

ابودر بعنوان يك مسلمان برای ارزشهای انسانی، احساس مرزبانی میکند و همین احساس است که علی ، آن انسان سرفراز، برای آن میجوشد و حاضر نیست حتی يك لحظه، با روی کارمندان معاویه موافقت کند، چون هدف علی حفظ خصلت انسانی اسلام و انکار ارزشهای غیر اسلامی است ، و این برای علی مهم نیست، که غزل معاویه، برای شخص علی ممکن است درد سر ایجاد کند - که ایجاد هم کرد - مهم برای او اینست، که مرزهای اصولی اسلام شناخته شود و بازیگرانی چون معاویه - به صورت که ممکن است - بخارج مرزهای عقیدتی اسلامی رانده شوند و این کار را علی نه تنها در مورد معاویه میکند، او در تمام عمرش با حسین احساس مرزبانی عقاید اصیل و ارزشهای اسلامی نبرد بی امانش را ادامه داده است . بنابراین، کار علی در تمام عمرش با همه جلوه های گوناگونش يك چیز است : مرزبانی ارزشهای انسانی در جامعه اسلامی، و این همان راهی است که فرزندش حسین هم آنرا انتخاب و تعقیب کرد، که هدف اساسی ما در این سخن نامه، مطالعه در باره او و عطش و راهش است .

نوبت مرزبانی حسین

درباره نهضت عاشورا، این غراز پرشده و شفاف و افتخار آمیز و در عین حال فوق العاده ترسناک سرگذشت انسانیت، سخن مکرر رفته است ولی حقیقت اینست که نه حقی ادا و نه حقیقتی شناخته شده است که شاید ماهم نتوانیم.

شناخت عطل حسین و عطل همراهان با شرفش تنها دانستن شماره روز و تاریخ وقوع حادثه و شماره لشکر و طرف و ناصحی از هریک نیست. در اینجا باید دقیق تر نگاه کرد، باید عمیقتر بود و در آنسوی چهره های این انسانهای بحق انسان و جامعه ای که در آن بودند، کاوش کرد. این سخن گذشته که علی میخواست کاری کند، که معاویه نتواند در داخل مرز ارزشهای جامعه اسلامی بماند و تا جایی که برای علی امکان داشت در این کار موفق هم شد و معاویه را مسلمانان یک عنصر غدر و زورگو، که بر جامعه اسلامی مسلط شده است شناختند، ولی هرگز مجموعه جامعه اسلامی آنروز به معاویه ارزش اسلامی قائل نشد و با اینکه علی جانس را در این راه باخت و معاویه همچنان سالها بعد از او بی رقیب زنده ماند در عین حال او با همه تبلیغاتش و درهم و دینار پاشیهایش و رجاله پروریهایش و دشنامهای رسمی بالای منبرش بعلی، نتوانست در جامعه اسلامی (به استثناء عده معدودی از فریب خوردان شامی) اثر عملی را از بین بردارد. و اکنون که معاویه احساس مرگ میکند، نقشه دیگری برای جامعه اسلامی می کشد، اینک دیگر نوبت مرزبانی حسین فرا میرسد، «مرزبانی ارزشهای انسانی در جامعه اسلامی» معاویه میخواهد کثیف ترین و ارتجاعی ترین شکل حکومتی را بداخل مرزهای جامعه اسلامی بکشانند. عنصر وراثت در حکومت اسلامی، از محکوم ترین و بی آبروترین عناصری است که بدست ناپاک و کثیف معاویه در جامعه اسلامی پایه ریزی شد. این عنصر بیگانه که با ورود اسلام به روم و ایران، بکلی محکوم به نیستی شده بود

دوباره خاطره آنرا معاویه تجدید کرد. او فرزندش یزید را بیاد شاهی (۱) جامعه اسلامی برتزیید. این کار معاویه خنجری دیگر بود، که تسا مرفق بر پشت جامعه اسلامی فرورفت که احساس - رد آور آنرا جامعه آنروز - و اگر حقیقت را بخواهید جامعه امروز هم - در همه جای خود کرد و می بایستی عم بکند - و یا بکنیم - که اصولاً، یک فرد و یا یک جامعه، اسلام شناس نمی تواند با سلطنت موروثی موافق باشد که این عم از شمار همان ارزشهای غلط در جامعه قبل از اسلام بود و با ظهور اسلام بساطت برچیده شد و از ارزش افتاد مونی روشن اختناق آور و رجاه بازی های نگاره بندها و عربده کشان اطراف معاویه، موقتاً جریان تب عسبان جامعه را سرد کرد و عنوز چیزی از این سردی نگذشته بود، که معاویه مرد . تنه‌ها، آنها که با اصالت‌های روح و جان اسلام آشنائی دارند عمق این خیانت و جنایت معاویه را خوب می فهمند . خلاصه: این کار معاویه چون سنگ کجی بود که کجی غای زیادی برای سقف بوجود آورد . تخم لغی بود که در دماغ جامعه شکست و چه نغیها، که بعد شاه و عنوز عم، بدنبال نیاررد؟! بگذریم که درد بسیار است و رسید گیش کار کونی مانیت . و این خود پیدا است که در مقابل چنین کاری تکلیف حسین چیست و چقدر عم سنگین است ؟

جامعه می‌رود نه منصرف شود . طرز فکر جامعه طبقاتی میشود - همان طبقاتی که اسلام گویدش - دیگر نوشش در راه عدالت اجتماعی و تقسیم عادلانه ثروت چند ان ارزشی، در جامعه ندارد، زر اندوزی و زرناری آبرو می‌آورد . نطق و چاپلوسی و دور و بر کاخ ها پلکیدن، بهترین راه تاءمیس زندگی است . با شرفها گرسنه اند و بی شرفها و نامردشا بر خر مراد سوار میشوند . بهترین نمونه غای انسانیت - بدلیل نمونه بودنشان - سر سید شای شاکرد ان مکتب اسلام - بدلیل دفاعشان از حریم اسلام -

(۱) حقیقت را باید گفت ، که اگر چه معاویه و یزید و دنباله های آنان میخواستند نام خود را خلیفه بنامند، ولی کارشان کار پادشاه بود و اینست که ماه و قبل از ماهم گروهی دیگر، معاویه و یزید را پادشاه نامیده ایم .

تک تک و گروه گروه، سر به نیست میشوند. خلاصه: گروهی در جامعه اسلامی - با بند آموزی های معاویه و مکتبش - پیدا شده اند که از صدقه سر صندوق داری عمومی اسلام عجب بخوشی روزگار میگذرانند، و عجب روزگار را هم بر بیچارگان و محرومان میگذرانند! از اسلام نه اسمی مانده و نه رسمی - و شاید اسمی، مانند خیلی جاها، مانده باشد - و در نرحال حسین همه اینها را می بیند و سنگینی تکلیفش را بر دوش وجدان بیدار و مردانه اش احساس میکند. کار حسین با مرگ معاویه شروع نشد. حسین سالها قبل از مرگ معاویه (و بخصوص پس از مرگ برادرش حسن) دیگر آرام نداشت. میجوشد و در درون بسختی میخروشد. از هر فرصت استفاده میکند، که حرفی بزند، حقیقتی را فاش کند، از جنایتی پرهیز بردارد، از ارزش های زیر پا ماندن اسلامی دفاع کند، کاری که پدرش علی، در پی آبرو کردن معاویه کرده بود، او هم بکند، این افکار حسین است در این ایام، او در همین موقع حرکت تازه ای را شروع کرده است، به تمام اصحاب پیامبر و فرزندان آنان، که در شهرهای قلمرو وسیع اسلامی پخش بودند، نامه ها مینویسد و سفارش ها میکند. آنانرا بکه دعوت می نماید، که بیایند آنجا و مطالبی که او میخواهد بگوید بشنوند. این کار حسین عجب کار جالبی است و جالب تر از آن سخنرانی او است! در حضور همین عده دعوت شده در مکه، که تعدادشان بنقل مورخین، از هزار بیش بود (۱) او در حضور این عده که اسلام را از سرچشمه گرفته اند و آنرا تا حدودی میشناسند صحبتها کرد، دردها و درمانها را گفت، از دستگاه حکومت انتقاد نمود و بیشتر از آن از همان طبقه که حرفش را می شنیدند و ادعای اسلام شناسی هم داشتند! بسکوت و بی تفاوتی آنان سخت حمله کرد و چه مناسب است که باین سخنرانی تقریباً عمومی او - اگرچه طولانی است - خوب گوش کنیم که بدرد امروزمان عم خیلی میخورد!

" مردم باید بیدار شد، باید عبرت گرفت عبرت از نكوهشی که خدا "

" از دانشمندان یهود کرده، و این خود پندی است و موعظه ای، ه "

(۱) " بررسی تاریخ عاشورا " از مرحوم دکتر آیتی

" بندگان راستینش میدهد، او در قرآنش در باره دانشمندان دینی "

" یهود (احبار) چنین میگوید : چرا این رهنمایان و دانشمندان "

" دینی، مردم را از این گفتار و کردار زشت باز نمی دارند ؟ (۱) و "

" نیز گفته : کافران بنی اسرائیل از طرف داود و عیسی نکوهشی سخت "

" دیدند، چرا که اینان دست به ستم و عصیان و تجاوز زدند، اینان "

" پنازستی هایی که در جامعه رخ میداد، نبرد نمی کردند، اینان عجب "

" کار زشت و ناروایی داشتند " (۲)

" دانشمندان یهود راه خدا در این آیات سرزنش میکند، چرا که آنان "

" ستمگران را در مقابل چشم خود سرگرم تجاوز و تباهی میدیدند ولی "

" دم بر نمی آوردند و فریاد اعتراض سر نمی دادند، که چون چشم طمع "

" به بخشش های آنان داشتند و شجاعت حقگوئی را از دست داده "

" بودند، ولی خدا میگوید : از هیچ آدمی نترسید و تنها از نسا "

" فرمانی من بیمناک باشید " (۳)

" و باز میگوید : مردان و زنان با ایمان با یکدیگر پیوند و پیوستگی "

" دارند، از مصالح جامعه نگهبانی میکنند و با نارواییها می ستیزند "

" (امر بمعروف و نهی از منکر میکنند) " (۴)

" خدا در این آیه نگهبانی مصالح ملت و ستیزه با نارواییهای جامعه "

" (امر بمعروف و نهی از منکر)، را در ردیف اول واجبات آورده است "

" (۵) چرا که این نکته از نظر او پوشیده نیست که تنها در سایه انجام "

" این اصل، (امر بمعروف و نهی از منکر) است، که سایر اصول و "

" تکالیف سخت و آسان مفهوم پیدا میکند و موقفیت انجام می یابد "

" چراکه اصولا معنی امر بمعروف و نهی از منکر، کوشش در گسترش "

" مبانی اصولی اسلام و پیکار و ستیزه با ستم و ستمگران و تقسیم عادلانه "

(۱) و (۲) و (۳) قرآن سوره مائده آیات ۶۶ و ۸۱ و ۴۷

(۴) قرآن سوره توبه آیه ۷۲

(۵) توجه کنید که در بقیه آیه که در این سخنرانی نیامده است از واجبات دیگر اسلامی مانند نماز و . . . ذکر میشود و استدلال حسین اینست که در این آیه امر بمعروف و نهی از منکر قبل از واجبات دیگر ذکر شده است و این تقدم در ذکر معنی تقدم در رتبه و اهمیت را میدهد

" ثروت عمومی و درآمدهای جامعه اسلامی و دریافت کمکهای بلاعوض
از ثروتمندان و پرداخت آن در جای صحیح و شایسته خوب میباشد
" و اینست معنی دقیق امر بمعروف و نهی از منکر .
" و اینک شما ای گروه نیرومند و فشرده ، شما که بدانشتان مشهور
" شده اید ، نامتان به نیکی و خیر خواهی برده میشود ، شما که در
" سایه خدا در میان ملت ارزشی و اهمیتی یافته اید ، بزرگ و کوچک
" زبَر دست و زیر دست احترامتان میگذارند ، حتی بعضی شمارا بر
" خود هم مقدم میدانند ، با اینکه هیچ گونه برتری بر آنها ندارند .
" موقعیکه دست رد به سینه محتاجی میخورد و نیازش برآورده نمی
" شود شما را خود را واسطه میکنند ، تا حاجت او برآورده شود آن
" وقت (گوی که کار بزرگی کرده اید) در کوچه و بازار شاهانه (۱)
" میخرامید و خود فروشی و بزرگی میکنید . آیا هیچ فکر کرده اید که
" این احترام ها و این مکتب ها تنها بخاطر امیدی است که مردم به
" شما دارند که در راه حق و راه خدا پسندانه قیام کنید و لسی
" افسوس که شما بیشتر حقوقی را که خدا به عهده تان گدازده بود
" پایمال کردید و در راه آن قدمی برنداشتید و با این کار خود
" ارزش پیشوایان و رهبران راستین را در نظر مردم کاستید .
" بگذریم که چه حقوقی از زیر دستان و ناتوانان ضایع کردید و تنها
" بدنبال تاءمین حقوق ادعای خود افتادید ! عجب که شما در این
" راه نه مالی پرداختید و نه جانی به خطر انداختید و نه با قومی
" تجاوز کردید در راه حق به پیکار برخاستید . با اینهمه آرزوی آنرا
" دارید که دور از کیفر الهی ، به بهشتی جاودان ، پاداش ببینید ، و
" در کنار پیامبران جایتان دهند ، ولی حق را باید گفته که من بر
" شما از این همه نعمت که در سایه خدا بدست آورده اید و کفران
" می کنید ، بیم دارم ، بیم از روزی سخت و پر شکنجه ، چرا که شما در
" اینراه به آبروی و مقامی بزرگ امتیاز یافتید ، کسیکه خدا را می

" شناسد در نظر شما احترام ندارد، ولی همین خود شما، در میان
" ملت با نام خدا احترام میشوید "

" اکنون این حقیقت تلخ را می بینید که پیمان های الهی را می
" شکنند ولی هیچ نمی جوشید و نمی خروشید، فریاد انتقاد و اعتراض
" سر نمید هید، شما که برای گوشه ای از حقوق پدران خود فریادها
" راه می اندازید، چطور شد که برای حقوق پیامبر اسلام و زحمات
" طاقت فرسایش که چنین پایمال میشود حرفی نمیزنید، و برایش
" شوری و جوشی ندارید؟ مگر نمی بینید که در شهرها کورها
" و لالهها و زمینگیرها با چه وضعی روبرو هستند؟ نه سر پرستی
" دارند و نه کسی بفکر تاءمین زندگی آنها است، گرسنه و درمانده
" افتاده اند و این شاهم که دیگر هیچ نه بفکر مسئولیت خویشید
" و نه به انجام وظیفه ای بر میخیزید و از این بالاتر حتی بکسی
" هم که باین وظایف برخاسته روی خوش نشان نمید هید و به کمکش
" نمی شتابید با ساز شگری و چرب زبانی و چاپلوسی، در نزد ستمگران
" پنا و امنی و آرامی می یابید، با اینکه شما دستور الهی یافته
" اید که به پیکار با این کارها (کارهای خود و کارهای ستمگران)
" برخیزید ولی چه باید کرد که دچار غفلتید و وظیفه نمی شناسید
"....."

" باز هم این شما بودید که ستمگران را بمقام والای دانشمندان چیره
" کردید و وظایف الهی خود را بدست آنها سپردید و آنان هم
" دیگر با گمان و با دلخواه خود زندگی میکنند، جز راه تاءمین
" خواسته های حیوانی خود نمی شناسند و اما چرا چنین شد و چرا
" آنان بر شما چیره شدند؟ "

" گریز و هراس شما از مرگ و دل باختگی تان بزندگی آنها این
" زندگی ناپایداری این روز را پیش آورد، آنوقت ناتوانان و زبردستان
" را تسلیم این ستمگران کردید، آه که چه روزی بروز کارشان آمد . "

"مرد می شکست خورده و به بندگی و اسارت کشیده شده، ملتی ناتوان"
"و در تاء مین زندگی روزانه خود در مانده و اینهم این زمامد ارا ن"
"آدمهایی گردنکش که بد لخواه خود در سلکت هرچه دلسان میخواستند"
"میکنند، و همچون رجاله و اویاش گستاخانه بهر رسوایی و ننگی تن"
"در میدهند، اینان چه بر خدای بزرگ دلیر شده اند"
"در هر شهری گوینده و واعظی از طرف آنان بر بالای منبر فریاد می"
"کشد و داد سخن میدهد (۱) مملکت را همچون ملك شخصی خود"
"در اختیار گرفته اند، آزادانه در آن دست اندازی میثند، ملت را"
"چنان کوبیده اند و برده خود کرده اند، که جراث دفع از بیج دست"
"تجاوزگری را ندارد. گروهی گردنکش و قلدر و صاحب جاه و سخت"
"گیر بر طبقه محروم جامعه بر سر کارند، تنها از ملت اطاعت میخواستند"
"و بس نه خدائی و نه حساب و کتابی می شناسند. با جریانی"
"عجیب روبرو شده ایم مملکت بدست ستمداری فریب دار و دورو افتاده"
"باج گیری ستم پیشه، ما مورین دولتی نامهربان و خشن، ولی خدا"
"میان ما و میان آنان دور خوبی است و بالاخره قضاوت حقیقی در"
"این داستان برعهده او است."
"پروردگارا، تو خوب میدانی که حرکت و کار ما، بخاطر به مسند قدرت"
"رسیدن و یا سهم بیشتری از درآمد عمومی را بجیب زدن، نیست ولی"
"ما تنها در صد شناساندن اصول واقعی آئین آسمانی تو و ایباد"
"و گسترش اصلاحات اساسی در مملکت و تاء مین حقوقی مظلومین بیا"
"خاصه ایم. تنها برای تثویت جنبه عای عطلی احتام اسلام حرمت"
"کرده ایم و اکنون شما (ای دانشمندان و شنوندگان) اگر ما را"
"یاری نکنید و منصفانه در مورد ما قضاوت ننمائید، ستمگران بر شما"
"بیشتر مسلط خواهند شد و در ریشه کن کردن اسلام و پایمال کردن"
"نتیجه تلاشهای پیامبران، از هیچ عطلی، فروگذار نخواهند کرد."
"حقیقتاً باید به خدا پناه برد و در دنیا را با او در میان نگذاریم"

" همه راهها به سوی اوست . " (۱)

حسین در این سخنرانی، صریح و بی پرده، کار خود و کارنامه آینده اش و فکر و عقیده اش را خوب روشن میکند و باید این راهم قبول کرد که گفتاری باین روشنی در روزگاری به آن تاریکی - به عمان تاریکی که حسین خودش نشان مان داد - چنانکه به تجربه دیده و می بینیم، نتایجی خطرناک برای حسین داشت که او خودش را برای آنها آماده کرده بود .

وارونه فحی اسلام

در ستگاه سلطنت معاویه ارزشهای اسلامی را عجیب دست اندازی میکند، و در رد آور آنکه، وظیفه شناسی دانشمندان و روشنفکران هم دست معاویه را در این سیاهکاریهایش بازتر گذاشته است، این است که روز بروز بسر ضخامت طبقه فریب خوردگان افزوده میشود، کسانی که اسلام را وارونه می فهمند، در تزا میدند، اینجا است که نقش حسین در آگاهی عمومی و تفسیرهای اساسی و درستش از اسلام، چقدر لازم و ضروری بنظر میرسد، ببینید در همین سخنرانی گذشته، او روی معنی صحیح امر بمعروف و نهی از منکر، چطور تکیه میکند؟ و میخواهد روشن کند که اصولاً " معنی امر بمعروف و نهی از منکر چیست؟ او برای گروهی صحبت میکند که بارها قرآن را خوانده اند و حتی آنها از حفظ دارند و به همین دلیل هم در سخنرانی خود، از هر آیه تنها قسمت اولش را میخواند . او حرفش این نیست که چرا قرآن را نخوانده اند؟ او منظورش این نیست که آیه هائی از قرآن را که مردم فراموش کرده اند بیادشان بیاورد، حرف او این است که معنی این آیات قرآنی وارونه شده است، درست در جهت مخالف معنایی که منظور اسلام است، و گرنه همه آن مردم این را شنیده اند که امتیاز یک مسلمان به امر بمعروف و نهی از منکر

است که در جامعه میکند (۱)، ولی آنان معنی امر بمعروف و نهی از منکر و چیزهای دیگر اسلام را آنطور که اسلام شناسان و حدیث سازان! مکتسب معاویه تعلیم داده اند میفهمند، درست نظیر همان معنایی که امروز، در جامعه های اسلامی از آن فهمیده میشود، که چه بی خاصیت و بی خصلت و چه پوک و بی اثر شده است و تنها بکن و مکن های لوس و خنک گروهی خشک مقدس را بیاد آدم میآورد و دیگر هیچ! اما کاری در سطح کار حسین و نهضتی هم رنگ حرکت عاشورا، نهضتی ضد ظلم و فقر و بیداد و اختناق و استبداد را چه کسی لقب امر بمعروف و نهی از منکر - البجه در جامعه کنونی ما - میدهد؟! و این هم خود دردی است که شاید بعد از رسیدگی کنیم . برگردیم به روزگار حسین .

وارونه فهمیدن اسلام یعنی وارونه شدن ارزشهای جامعه انسانی اسلام، اینست که حسین، با تکیه به تکلیف فرد فرد مسلمانان، در انجام امر بمعروف و نهی از منکر، میخواهد ارزشهای از بین رفته را دوباره زنده کند، میخواهد با فقر توده مردم که جلوه ای از وارونگی اسلام است بجنگد، میخواهد با استبداد اهریمنی که - در همه جا! - مایه و سرچشمه هر فساد و ناسامانی و انحراف خصلت اسلام است نبرد کند، ولی هنوز مردم چند آن آگاهی ندارند، چون بازشتیها انس گرفته اند زشتی نمی بینند و این جمله زیبا و در عین حال درد آبر خوب بحالشان میخورد، که: " درد نان تر از هردردی خو گرفتن به درد است " (۲)، چنین جامعه ای را بیدار کردن خیلی فداکاری میخواهد، خیلی بردباری و حوصله لازم دارد، انون حسین تصمیم گرفته است که جامعه اسلامی مات و مبهوت در برابر اختناق معاویه را بخود بیاورد، شجاعت حرف زدنش بدهد، سرگیجه ای را که در نتیجه فشار حکومت و دردهای دیگر گرفتارش شده است، برطرف کند . این تصمیم حسین است و بهمین دلیل شروع کرده است به نامه نوشتن و سخنرانی کردن که اولین و ساده ترین شکل آگاهانیدن و تکان دادن مغزها است و پیدا است که این کار باید روی کسانی باشد، که لااقل مغزی دارند و می توانند

(۱) بازگردید به سخنرانی حسین و توضیحش از امر بمعروف و نهی از منکر و آنگاه که از قرآن نقل میکند (۲) زان زان زسو

بفهمند - اگر چه معمولاً بد لایلی فهم خود را خفه می کنند و این خود چیز تازه ای نیست - بهمین جهت حسین ابتدا ۹۱، به طبقه روشنفکران و دانشمندان رو می آورد . نامه می نویسد و برایشان خطبه و سخنرانی ایراد می کند . او میداند که اگر این طبقه برآستی پشتیبانین کنند، در این حرکت را محس خیلی نزدیکتر خواهد شد .

مرحله جدید مبارزه

در این سیال مداویه میبرد و یزید به تخت و تاج حاضر کرده پدرش میرسد ، حرکت حسین رنک دیگری بخود می گیرد . خبر مرگ مداویسه و زمامداری یزید عکس العملش روی حسین فوق العاده قابل مطالعه است ، او با شنیدن خبر زمامداری یزید میگوید : " حالا که جامعه اسلامی به زمامداری مانند یزید دچار شده است دیگر باید فاتحه اسلام را خواند ، " (۱) چون خدای جدی است حسین هم جدی تروی آرام تر از سابق به حرکت می افتد ، دستگاه یزید میخواهد عمه مخالفین را از میان بردارد و پیدا است که این به سراغ حسین میرود ، یزید خود شخصاً نامه ای به فرماندار سردر مدینه می نویسد ، که تا از حسین به پادشاهی و سلطنت یزید انحراف نگیرد ، دست از سر او برندارد . (۲)

سلطنت یزید چنان در جامعه اسلامی می خواهد باشد ، که حتی حسین را هم میخواهد باعتراف مجبور کند ، و در غیر این صورت دستور دستگیریش را می دهد (۳)

اینست که حسین آخرین تصمیم خود را می گیرد و قبل از اینکه فرماندار یزید ، پنجه اش را روی او بیفکند ، او خود و خانواده اش را از مدینه بیرون

(۱) بررسی تاریخ عاشورا از مرحوم دکتر آیتی بقیه در صفحه ۲۳

(۱) تاریخ طبرن ج ۷ صفحه ۲۱۱

(۳) تاریخ طبری ج ۷ صفحه ۲۱۶

حسین چنین سخن میگوید :

از آستان بیت ماؤنت است زور
و نذر کلام غیرت مایتش درود
گر خیز به کشتن شود دین حق بلند
ای تنغیاب ساید بر فرق من سرود
الکون که دیده هیچ نبیند بغیر ظلم
باید ز جان گذشت کزین زندگی چه سودا
بر ما گمان بسدگی زور برده اند؟
ای مرگ همی که نخواهیم این قیود

از: انقبض سورا « طوفان »

« مسلمانان که باید بود »

تقدیم به: تقی میران زبان چری الفتح



در سر دغ پذیر ماه ، در شبهای ریب ،
 در گناه اختران پاک ، اندر کوه و صحرا ،
 در شع و نسر و ز عشق در امید جوانی ،
 در میان نغمه‌های روح بخش جود دانی ،
 در مهابه‌های دل انگیز و قشنگ آب ران ،
 در سکوت عشق‌های دستها ، در شام تاران ،

بمبختین مرغان در مرغزاران ،
 در میان کشته‌های نرسیده آن ، آفت کرم و لدام بهاران ،
 صبح بویب لندرن چشمه ران ،
 لکها تنه ،

لکها با لنبوه یاران ،
 در میان شکر تر آیده تنها نشسته ، با فدای خویش تنهیم دایم گمان نشسته ،

* * *

جز سلسله‌های شکنین و سبک‌باری ندادم ، غیر از این چهارم ، درد غیر عجزوری ندادم
جز برای انتقام از ظالمین کاری ندادم ، غیر از این اندیشه‌ای دور دلداری ندادم



همه من ،

نا آلودگان و بی‌پن‌آن ،

گریه فرزند ز کف دادگان و بیقراران ،

خانمانی که نابود از دستم بسته آنان ،

از هزاران نوجوان شده در شهر دین ،

من چه می‌گویم ؟ چه می‌گویم ؟

برای چیست جنگ من ؟ به کام دشمن ازاد مردان ،

شتر می‌سازم ؟

برای لاشه

ای نم ،

ز آب نهی ازاده ، سد نم

..... مسلمانانی که باید بگری



نمیشد سدا ز آ، لایق بی غم دیدن و
خادوشی گزیدینا ،

سد ز احترام است آن سکوت مرگبری ، که مظلومی بدست ظالمی دیدن ، و

ده جلال دشمنی اسیر میزالی را ، و

لب فرو بستن ز حرف حق ، و

نمیشد زبان را ده نیام ترس و دوستانه فزودن ، و

ده میدان بیگانه حقیقت را ، عقب گردی ، سکوتی ، استی و بی صلی کردن ،

* * *

برای انتقام کشیدم که آماده هستم من ،

شوم من در دواخواه کردن بچه پدر ، ز زنی شو مرده





دآن
 کوه کمان بی بنامه در خمیان بی دوا ،
 رنذر کناره رود لردن ، ایمان
 دشتهای گرم و سوزان ،
 در میانجا بیکه ،
 فرشتهایک بتغفر آسمان لاجوردی است .

من آن پیکه جوی بیکه ز بند اندیش
 دیر می از دلیرانم ، و جانبازی ،
 ز جانبازان « الفتحم »
 قدما نخت سسین است و آرام است و دل ،
 بهر ز لزامان ، و دائم
 در نگاهبوی وصال حق و مردم ،
 نشه خون سسینان ،
 برای اند ،

بسم

زب نهانی آرزو، بسم

... مسلمانان که باید بود

همی هجوم بیان نوره های خاک سرود در آید

گوهر خور را
در آنجا، گوهر گشته ای دلم،

فلسطین، کشور من بهین آرزو مردان است

بسوم خانه نهانی غل، اندیشه اشغالگرها را،

بسم جان، دعوض

من زندگی تیرم، و جدن در راه می دادن، بر راه لبه که آرزو افرازدن،

حیات جودان است آن

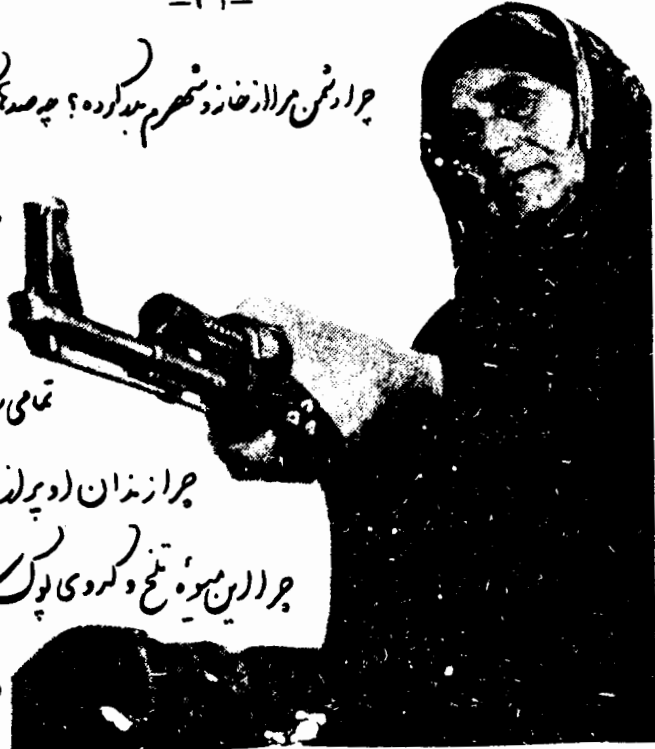
دمنهم زندگی خواهم، در این راه می گویم، در آن چیزی که میگویم،

خدا یار من و یار هم پیکار جوین است آن

نیگ خود بسندگی را از دست می من بر اندازم، و از عالم

بسوم کلاه می گشتی را

چرا دشمن مرادخان ز دشمنم بد کرده؟ چه صدگان کورمان سینوار ابی بد کرده؟
 چرا بمبهای زندگی سوزش،
 برادرهای ما را در بد کرده؟
 تمامی را شهید و مادران را خون جگر کرده
 چرا از زبان او پر از زبان مسلمان است؟
 چرا این میوه تلخ و گداز کوی پوک استوار، اسرائیل،
 در این میزند دائم به آتشها؟



چرا این صهیونسم در لایحه و حقیقتها، نمی آید بدون لزه خانه در زمین ما؟

دمن

پیدا و پنهان، روز و شب، بهشتام و ناهشتام،
 دسرا و درگوما، دد شهردوب با بنا، داند کوی دوزنها،
 فوزم آتشی تا ناسپها بسوزانم.

.. و

لزه علم زدایم کوی ننگ و بدنامی.

کشم من ریشه ظلم و تجاوز قطع ،
بجزن و خاک اندازم ستمگرا ، بجز انم تن در جانش ،
بسوزانم لغو خولتین من خان دمانش را ، برای اند
انم ،
زبانهای آزاده ، سدم ،

مسلمانان که باید برون

آری من مسلمانم

می‌گشت. این خبر بگوش حسین رسیده است که حتی رژیم خون ریز یزیدیه، تصمیم دارد حسین و مخالفین دیگر را در هرگوشه که دست بر آنها بیافتد ترور کند و نقشه هم طوری تنظیم شده است که بدست مردم و بنام مردم تمام خواعد شد و هیچ‌کدی از این جنایت بردامن ناپاک یزید نخواهد نشست درست مثل قیامهای ملی! این روزگار که خوب دیده ایم که بدست که و نقشه کیست و در عین حال بنام که تمامش می‌کنند! و چه طبعی هم برای سیزند! در روزگار حسین عم نار بنا بود همین طور باشد، بنا بود او را در عمان مدینه نابودش کنند و به آ اگر احياناً طغیانی و عیبانی در جامعه پیدا شده و دشمن به چشم هیچیک از گردانندگان رژیم نرود، که چون قاتل ناشناس بوده. این اوضاع بی امنیت داخل مدینه از یک طرف و احساس مسئولیت بسیار شدید حسین، در برابر وارونگی اسلام عم از طرف دیگر نهضت حسین را وارد مرحله تازه ای کرد. این مرحله از آنجا شروع میشود که حسین میخواست نقطه دیگر برای کار خود و حرکتش انتخاب کند. حسین مکه را برای این کار برگزید. حسین در شب ۲۹ ماه رجب سال ۶ هجری مدینه با زن و بچه و عده ای از خویشاوندانش بسوی مکه ترک میکند (۱)

کاری چنين و کارنامه‌ای چنان!

آنها که از جریانات پشت پرده و از تعهدی که حسین در برابر مکتب و اصالتهای اسلام احساس میکرد، بی خبر بودند، غم او را نصیحت میکردند، که کج راحت را ترك نکويد و بدست خود خطری بزرگ بران خود و خانواده اش نخورد. عجیب اینست که حتی برادرش محمد حنفیه عم او را به ماندن در مدینه و تسلیم اوضاع شدن پند میدهد. نکته ای که از این فراز تاریخ بدست می‌آید و خیلی حم درد آور است و حتی میتوان در شمار لایله نهضت حسین درآید، اینست که مفاعیم و اصالتهای اسلام در این موقع چنان دستخوش دگرگونی شده است که

افرادی که بتوانند معنی کار حسین را بفهمند و عمق درون او را درک کنند خیلی کم شده اند . اینست که بجای همکاری با او جلوگیری هم می کنند ، به سازش پندش میدهند . اینست که این نصیحتها نه تنها در حسین اثر نمی کند بلکه او را مصمم تر می کند و چه زیبا است وصیتی که حسین در موقع خروج از مدینه، به برادرش محمد حنفیه میکند، به همان برادر ناصحش .

ببینید بقدر تشنگ حقیقت این حرکت خود را برای او روشن میشد و چه زیبا به نصایح خیرخواهانه برادرش پاسخ میدهد و از آن بالاتر تکلیف او و دیگران را هم در رفتن از همین راه میباند . اکنون گوش کنیم بفرزادهائی از این وصیت :

" . . . حقیقت اینست که این حرکت و قیام من بخاطر سرکشی و یا " خود پرستی و اخلا لگری و یا بظنظور ایجاد بلوا و تجاوز نیست (۱) "

" من تنها برای اصلاح طلبی در جامعه اسلامی، جامعه ای که " مدعی پیروی جد من محمد است، بپا خاسته ام، کار من امر بمعروف " و نهی از منکر و زنده کردن اصالتها و ارزشهای اسلامی و ستیزه " با نارواییها و نابلکارها و راه من راه پیامبر و علی است . "

" در این صورت اگر کسی در این کار با من شرکت جست و براستی " دعوت مرا پذیرفت که چه بهتر و اگر دست رد بسینه ام زد و بهمراهم " نشتافت، من خودم در این راه پافشاری و شکیبائی خواهم کرد - "

" حتی یکنه باین وظیفه بر میخیزم - تا خدا میان من و میان این " نابکاران بحق داوری کند که تنها او میتواند بهترین داورها باشد " و اینست ای برادر، وصیت من بتو و باید بگویم که اصولا تکیه گاه "

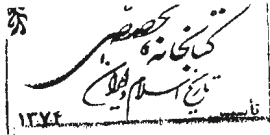
" اصلی من خداست و از هیچ کسی جز او چشم داشتی ندارم " (۲)

(۱) اینها لقبهایی است که دستگاههای تبلیغاتی رژیم های ضد ملی و فاسد به قیام های آزاد بیخس و نهضت های اصیل ملی میدهند و انحصار به دیروز و امروز ندارند . حسین هم چون از واقعیت و فریبکاری دستگاه یزید خیر دارد قبلا خودش حساب عمه را میرسد .

(۲) بررسی تاریخ عاشورا و گفتار عاشورا سخنرانی مرحوم آیتنی .

حسین این وصیت نامه را در موقع حرکتش به طرف مکه برای برادرش موسی نویسد، تا هم پاسخی داده باشد بآنها که از رفتن منعش میکردند و هم راه خود و برنامه اش را اعلام کرده باشد. ببینید، تکیه حسین روی این سخن که کار من امر بمعروف و نهی از منکر و راه من راه پیامبر و علی است برای این است که به افرادی مانند محمد حنیفه - که روزگاری در شمار سلحشوران بزرگ جامعه اسلامی بود - یاد آورشود که چها انحرافی عمیق در جامعه اسلامی پیدا شده است و چه تغییری این جامعه با جامعه زمان پیامبر و علی کرده است؟ شاید در اینجا بی مناسبت نباشد، که شرحی کوتاه از انحراف اقتصادی جامعه اسلامی، در این دوره نقل شود. این عثمان انحرافی است که حسین در سخنرانی گذشته اش در زمان معاویه به آن اشاره کرده است. در هر صورت در آن جامعه اسلامی که ابودرش با دیدن فقط يك کاخ سبز معاویه چه فریادها می کند و چه جوش و خروشی نشان میدهد (۱)، اکنون دیگر، شمار کاخها و اموال دیگر دزدان اموال عمومی از حساب بیرون شده است. زبیر یکی از مسلمانان همین جامعه - جامعه ای که حسین فاسدش میخواند - کاخ هایی در بسره و کوفه و اسکندریه مصر ساخته و هنگام مرگش اموال وی ۵۰ هزار دینار طلا و هزار اسب و هزار کنیز و غلام و املاکی بی حساب در شهرهای مختلف بود (۲) مسلمان دیگری از همین جامعه طلحه بن عبید الله است (۳)

-
- (۱) که بالاخره چنانکه مرسوم است بجه قیمت شکنجه و مرگ در ناکش تمام شد.
(۲) گفتار عاشورا سخنرانی مرحوم دکتر آیتی بنقل از مروج الذهب مسعودی
(۳) همان کسی که برای خلافت علی دست و پاها زد، بخیاال اینکه علی در خلافتش فرمانداری منطقه ای را بیاد اش خد ماتش تیرل او خواهد کرد - کاری شبیه فعالیت های انتخاباتی در عصر خودمان و نان های قرضی که موکلها به وکیل های احتمالی میدهند - ولی پس از خلافت علی، طلحه فهمید که اشتباه کرده است و فهمید تا علی روی کار است، او را از این نمند کلاهی نیست و راه تمام سوء استفاده ها بسته است؛ زود راهش را عوض کرد و بجنگ علی آمد و جنگ جعل را براه انداخت.



که در آمد او تنها از املاک عراقش روزی، به عزار دینار و بنقلی دیگر به بیش از این مبلغ میرسید و تازه در آمد دیگرش در ناحیه شرات خیلی پیش از اینها بود و کاخ سفیدش در مدینه چشم همه را خیره میکرد (۱) و زید بن ثابت عم یکی از عسین مسلمانان در موقع مرگش آنقدر طلا و نقره بجا گذاشته بود، که برای تقسیم میان بازماندگان آنها را با تبر خورد میکردند و علاوه بر این، املاک و مستغلات فراوان دیگری هم داشت که به ده عا عزار دینار میرسید (۲)

ببینید، چطور با همه اسلامی، خصلت و خویش عوض شده است! جامعه ای که در ابتدا به جنگ ثروت اندوزی و تراکم ثروت در نقطه ای و گرسنگی طبقاتی ضعیف در نقطه دیگر (۳) میرفت، یحتمل این چنین خصلت و رسالتش را از دست داد. جامعه ای که ابودرش آنچنان با حرارت بطرف داری از طبقات مظلوم میروید و سخنی باین صراحت میگوید که:

"من تعجب میکنم از مردمی که نان روزانه خود را در اختیار ندارند
"و در عین حال با شمشیر آخته بر مردم (ثروتمند) نمی شورند" (۴)
این سخن یک فرد مسلمان و یک دانش خوانده در مکتب اسلام است. این جامعه چنین راهش را تغییر داده، که تا نگاه میکنی ثروتهای متراکم و تا چشم کار میکند، فقیران گرسنه در آن در کنار عم نشسته اند!! من هر وقت این قسمت از تاریخ اسلام را و این ثروت های افسانه ای را با این آیه قرآن - که قبلاً هم یزیدار نقل کردم - در کنار هم میگذارم، براسنی دچار عیجان میشوم و براسنی دلم سخت میگیرد. و آیه این است:

- (۱) سخنرانی مرحوم دکتر آیتی در گفتار عاشورا
- (۲) برای دیدن نمونه عای دیگری از ثروتمندان به مدرک سابق مراجعه کنید
- (۳) این مطلب در خطبه ششمیه که گویا اولین خطبه علی پس از رسیدن به زمامداری است و به زبان امروزیها برنامه دولت علی، بطرز بسیار برجسته ای روشن شده است. علی در این خطبه چنین میگوید: "اخذ الله علی العلماء ان لا یفارقوا علی کظه ظالم ولا یغیب مضموم": خدا از دانشمندان پیمان گرفته است که در برابر سیری بی اندازه و شکمپرستی عای ستمگر و گرسنگی و فقر ستم دیده، آرام نگیرند.
- (۴) صوت العبد الال انسانیة

"والذین یکنزون الذّهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل اللّٰه
غیثهم بعداب الیم": "کسانی که طلا و نقره می اندوزند و آنرا
در راه حق بمرده نمی بخشند، به کیفری دردناک نوبتشان ده."

راستی تا انحرافی ۱۸۰ درجه در جامعه پیدا نشود، چطور میشود، این در
موضوع را نارغم گذاشت؟ کارنامه آن باشد و کار این! راستی خیلی دردناک
است!

اجتماع باسکها

بدلیل همین انحراف است که افرادی که معنی نهضت و قیام حسین را بتوا
بفهمند، خیلی کم شده اند. همین انحراف است که بحسین نشان میدهد
که قبل از قیام خونین اش علیه یزید، تکلیف مهمتری دارد، تکلیف بازسنا
اسلام بمردم و جامعه مسلمان.

اکنون او به مکه آمده است تا در اینجا کارش را روی جامعه و مردم شروع کند.
نقش مکه در تاریخ اسلام فوق العاده جالب است. شهری است که بیش از هر
شهری مهمان بر او وارد میشود و چون این آمد و رفتها، تنها یک عبور
معمولی و تماشاگرانه نیست بلکه سفری است که باید بوی مسلک و مرام بداند
پس هر که آنجا میآید، لااقل باید بی مسلک نباشد و این همان نته ای است
که شهر مکه را و مردمی را که بآن میآیند از شهرهای مسافری و پرآمد و رفت
و مسافری دیگر سوا میکند. مسافری این شهر مردمی «باید» باشند (در
این «باید» دقت کنید!) که برای این آمدن خود رسالتی احساس میکنند.

اینست که حسین، مکه را برای نار خود و حرکتش برمیگزیند و این انتخاب
عم خود از آن نشانه‌های جالبکار حسین است و برای آنها که مکه و اثرش
را در جامعه اسلامی خوب می‌شناسند، فوق العاده پر اهمیت است. در مکه
است که حسین عجیب دست به آگاهانیدن مردم می‌زند. هر روز در مقابل
مردمی که برای شرکت در مراسم حج از راه می‌رسند خطبه ایراد می‌کند و به
نامه‌هایی به اطراف و شهرهای اسلامی نمی‌نویسد. حسین در اوایل ماه

شعبان به مکه وارد شده است، ماههای شعبان، رمضان، ذی قعدة و مقداری از ذیحجه را در مکه بکار عمیق و پراثر خود، یعنی بالا بردن سطح آگاهی عمومی - قدم اول در هر حرکت - مشغول است. حقیقت اینست که در این سه ماه حسین کاری کرد، که در همه جای جهان اسلام صدایش پیچید. بهمه جا این خبر رسید، که حسین زیر بار یزید نرفته است و چرا هم نرفته است!

از بصره و کوفه پشت سرهم برایش نامه و تومار می نویسند که از دل و جان به پشتیبانیش حاضرند. طبق گفته تاریخ دوازده هزار نامه تنها از کوفه دریافت کرده است.

در خود این شهر عا، علی رغم اختناق و ترس و رعبی که جاسوسان یزید در شهر عا ایجاد کرده اند، مردم بدون توجه باین وحشیگریهای رژیم، کم کم ترس را کنار گذاشته اند و بجوش و خروش افتاده اند، دست به اجتماعا مخفی زده اند - کاری که قبل از حرکت حسین اصلاً بیپوده و مسخره بنظر میرسید - این قسمت از تاریخ را که طبری نقل میکند عجیب جالب است طبری می نویسد: محل اجتماع مخالفین دستگاه و عواداران حسین در شهر بصره خانه زنی بنام ماریه دختر سعد است. این زن خودش از طرف داران پروپاقرص حسین است، تا جائیکه منزلش را به پایگاهی مخفی برای برخورد و اجتماع مبارزان بصره تبدیل نموده است (۱). کار حسین در مکه اینطور بداعا میثر اثر نرده است. نکته ای که برای من در اینجا جالب است، شرکت دلیرانه و فعالانه این زن در این حرکت سیاسی است، تا بجائی که نقش رابط و کرد اندگی شبکه مبارزان بصره را بازی میکند، آنها هم بنام طرف داری حسین، این عمل نیز از شمار عمان نمود عا می است که نه در میان مسلمانان و طرفداران امروزی حسین و نه در جناح مخالفین اسلام و به اصطلاح، پرچمداران نهضت شرکت زن در همه جای اجتماع دیده نمی شود انصاف باید داد، که کاری در سطح کار این زن را در سرگذشت مکتبهای

دیگر آنها هم در آن روزگار، هرگز نمی توان یافت . و حالا باید منتظر بود که دنیایی که خود را امروز بنام طرفدار شرکت زن در اجتماع جازده است کی خواهد توانست سطح فعالیت و نقش زن را در جامعه باین پایه برساند (۱)

x x x

برگردیم به حرف خودمان، طبری می نویسد : ابن زیاد پس از شنیدن خبر حرکت حسین از مکه به طرف عراق، دستور داد که در اطراف بصره نیرو مستقر شود و دید بانانی از برجهای شهر ورود و خروج مردم را زیر نظر بگیرند . راه اصلی شهر را هم کاملاً بست . در همین وقت در خانه ماریه زنی که قبلاً داستانها را گفتیم - اجتماع سیاسی و ضد رژیم دلیرانه به کار خود ادامه میدهد . طبری اضافه میکند، که مردی است بنام یزید بن نبیط که ده فرزند جوان دارد و همه با پدر خود در خانه همین زن هستند ، این مرد در اجتماع این خانه تصمیم خود را راجع به حرکت به طرف حسین صریحاً اعلام کرده رو بفرزندانش نمود و پرسید که امتان حاضرید، با من در این کار شرکت کنید . دو تن از پسرانش آمادگی خود را اعلام کردند . پس رو بجا ضریحین کرد و گفت من تصمیم گرفته ام و هم اکنون بسوی حسین حرکت خواهم کرد . گروهی از حاضرین برای او از جاسوسان و دید بانان ابن زیاد، که برج و باروی شهر را پر کرده بودند، اظهار نگرانی کردند، ولی او با لحنی قاطع گفت چنین موانعی، در راه تصمیمی که من گرفته ام، نمیتواند ارزشی داشته باشد . بهر حیل بود در صحرا خود را به اردوی حسین رساند و خود و فرزندانش جزو شهیدانی بودند که در برخورد با دشمن، در کربلا، از پا در آمدند (۲) شکوه کار این پدر و سخاوت او در جانیازی بخاطر حق و پیشنهاد صمیمانه و پاکبازانه اش به فرزندانش، خود، چقدر عمیق

(۱) بدبختی اینجا است که در جوامع اسلامی امروز هم موقعیت زن در اجتماع شکلی بخود گرفته که دیدیم بنام آزاد کردن زن چه نهضت های اسلامی را با اتهام ارتجاع و بنام مخالفین آزادی زن و از این قبیل اراجیف انجمن مردم انداختند و این نقطه ضعفی است که پیکر جامعه بارها زخم های کشنده ای از آن خورده است (۲) تاریخ طبری ج ۷ ص ۲۳۶

و تماشایی است . این ها است نتیجه ای که حسین از آمدن شب به مکه
میکرد .

شهرهای جوش آمده اند

در این میان حسین برای اینکه جوش و خروش مردم کوفه به سردی نگراید ،
پسر عموی خود مسلم را بطرف کوفه میفرستد ، تا شاید خود بتواند از مکه
کوفه های جوشان دیگری در ظلم و اسلامی بوجود آورد . داستان آمدن
" مسلم " به کوفه توسط جاسوسان مخصوص بنوش یزید رسید . یزید این زیاد
را برای حل مسئله " مسلم " ناه مور فرمانداری کوفه میکند . این ابن زیاد هم
در شرارت و عجزگی و بد منشی برآستی نبوغی دارد ! از کشتن و سربریدن
لذت میبرد . حالا که اوضاع بی آرام است و یزید برای نشان دادن ثبات
سیاسی حکومت ! خود دست او را باز گذاشته است ، ابن زیاد میدان مناسبی
برای راضی کردن دل بیمارش یافته است . در کوفه غوغا میکنند . از سخنش ،
از ننااهش و از هر چیز دیگری بوی خون میآید . چنان ثبات سیاسی ! و سکوت
موء بانه ای - که انواعش را دیده ایم ! - در کوفه بوجود آورد که پایه های
تخت یزید در شام در خون غرق شد . قداره بند این اضراف ابن زیاد ، برای
خود چه عیدی گرفته اند و چه شادند ! منتظرند ، که ابن زیاد به یک
بیچاره ، چپ نگاه کند (۱) . با چنین سیاستی ! مسلم و چند تن دیگر پراز
یک مبارزه و دفاع جانانه خونشان ریخته میشود .
حالا ببینید ، چه تشویق ها و چه آفرین هایی یزید برای این شاهکارشای
ابن زیاد ، در پاسخ نامه اش (۲) نثار میکند :

(۱) طبری در این قسمت نمونه های دردناکی نقل میکند . در کوفه حکومت
نظامی اعلام شده است ، هر که را در بیرین خانه می بینند ، می گیرند و پسر
از چند سوال ، دست آخر ، سراغ قبیله اش را می گیرند . بعد ابن زیاد دستور
میدند که برای عبرت سایر افراد قبیله ، او را ببرند در میان عمان قبیله ای
خودش کردن بزنند . از این نمونه ها طبری خیلی نقل میکند .
(۲) ابن زیاد ، سرای مسنم و هانی را بهمراه دو نفر ، با یک نامه ، برای یزید
میفرستد ، ابن زیاد ، در این نامه از تقوی و پرهیزگاری و امانت و غم و شهور
و راستگویی این قاصدین تمجید هائی کرده است ، که بیا و ببین !

" ابن زیاد، آفرین بر تو! تو همانطور رفتار کرده ای، که من دلم میخواست؛
" رفتاری سیاستمداران داشتی، صولت و سطوت شجائانه ات، برای من "
" بسیار رضایت بخش بود. تو کاری کرده ای که من قبلاً عم دربار تو "
" همان را عقیده و توقع داشتم، راجع بآزندگان نامه و سرسای مسلم و "
" هانی، همانطور که نوشته بودی. کاملاً درست بود، با آنها صحبت ها "
" کردم افرادی فهمیده و ممتاز بودند، یادت نرود، که همیشه مورد محبت "
" باشند " (۱)

از این نامه باید فهمید، که اوضاع چه بوده و یزید چه طور برای حفظ حکومت
خود دست پساچه شده، باین زیاد ناز شصت میگوید. خوب میشود فهمید،
که چه لرزی و چه تکانی به پایه های تخت یزید وارد آمده است. در چنین
اوضاعی است که همیشه می بینیم زمامداران غیر ملی و خونخوار تا سرحدت...
خضوع از قداره بندگان و چنگه پوشان اطراف خود تملق میگویند و برای آدم
کشی های آنان، کف میزنند و عدال اغتخار می بخشند، و چه لقبهای زیبا و پر
زرق و برقی هم بدنبالشان ردیف میکنند! آخر، هرچه این طبقه آبرومند تر
شود، نتیجه اش به حساب بت بزرگ و اریز میترسد!

و در همین جا به این نکته عم برخورد میثیم، که عراندازه اساسیک رژیم
پوک تر و پوشالی تر باشد، نیازش به عربده کشان بیشتر است و اگر حرفمان را
از طرف دیگرش عم شروع کنیم قسمیه همچنان درست در میآید، یعنی: عراندازه
رجاله ما و باباشملهای جامعه در رژیم حکومتی عمان جامعه آبرومندتر و عربده
کش تر باشند، دلیل بیشتر پوکی و تزئیل عمان رژیم است. خلاصه، این عشی
بازیهای رژیم با این رندان تردامن و سینه چاک! همچون نان قرضی است که
روز مباد ای بدرد میخورد و احتمال روز مبادا هرچه بیشتر باشد، باید بیشتر
نان بقرض داد. حالا، یزید عم در چنین وضعی قرار گرفته است، بهمین جهت
بعد از آنهمه هند وانه هایی که به زیر بغل ابن زیاد، در قسمت اول نامه اش
— که قبلاً خواندید — میدعد، نژاه شید، که در آخر نامه و بچه زودی میخواهد

نان بقرض داده اش را نقد کند . او در آخر همان نامه مینویسد :

" . . . از اینها که بگدریم بمن خبر داده اند، که حسین به طرف "

" عراق حرکت کرده است، بهوش باش که دید بانان و نظامیان مسلح "

" را در اطراف و در نقطه های حساس متمرکز کنی ، باید در چنین "

" اوضاعی، گمانت هرچه گفتید ان عمل کنی ، يك تهمت دليل كافی "

" برای آنست که بگیری و ببندی . . . "

حسین از کجای خارج میشود

از تکانی که کار مسلم در پایه های رژیم یزید بوجود آورده بود، خوب میتوان خطر حرکت حسین را هم حساب کرد . آنها که همیشه در تفسیر نهضتها و قیامهای انسانی، سوداگران، بدنبال يك نتیجه نقد و - به اصطلاح خودشان - مشت پر کردن میگردند ، نمیدانم آیا از این ترسی که برجان یزید، در نتیجه حرکت حسین نشسته است چه برداشتی میکنند، ولی به عقیده من، سیمای وحشت زده و رنگ پریده یزید، - و آنها که راه او را میروند - سیمایی که در این نامه خوب تماشایی است، یکی از آن پرشکوه ترین و دل انگیز ترین آثار این جنبشها است . مگر در هم شکستن غرور گستاخانه و مستانه ستمگرچیزی است؟! و پیداست که این رنگی که از چهره ستمگر پریده است باید با خون پیکارگری که عامل اصلی این رنگ پریدگی است جبران شود . مگر کم چیزی است که ستمگر هم لااقل زمانی مزه ترس و دلهره و ناامنی را بچشد و در غم ملت شریک شود!! (۱)

از نامه یزید معلوم میشود که حسین مرحله اول کار خود را یا لاملأ و یا به دلایلی، تا آنجا که می توانسته، تمام کرده مکه را ترك گفته است . و گفتیم که حسین سوم ماه شعبان به مکه وارد شد و آن ماه و ماه رمضان و شوال و ذیقعد را در مکه تلاش میکند، ماه ذیحجه فرا میرسد، ماهی که اعمال حج در روز دهمش انجام میگیرد . بنابراین کسانی که میخواهند

(۱) راستی آدم در بیان بعضی حقایق عجیب چار نارسایی میشود . اینجا است که کنایه و علامت تعجب و سوءال چه خوبید از آدم میرسند !

روز
در این اعمال شرکت کنند باید معمولاً تا ششم و یا هفتم در مکه باشند .
و بزبانی دیگر آخرین قافله حجاج معمولاً دیگر روز هفتم در مکه حاضرند .
حسین باورود آخرین قافله های حجاج حرفش را تقریباً برای همه گفته
است ، دیگر از این ببعده ، برای این مردم پرده ای افتاده نمانده است ، تمام
پرده ها بالا است ، بعد از اتمام اعمال حج اینها هستند که مقداری زیاد
از گفتارهای حسین را بشهرهای خود خواهند برد . اما کاری باید کرد که
مردم بیشتر با اهمیت جریان آگاه شوند . اینست که در حالیکه همه مردم
سرگرم تهیه مقدمات اعمال روز دهمند ، یکمرتبه این خبر بگوش همه مردم میرسد
که حسین از شهر خارج میشود . این قضیه یک کار عادی نیست ، یکتا
نقشه بسیار جالب است . هنوز سابقه ندارد در تاریخ اسلام کسی در مکه
تا روز هشتم زیحجه باشد و یکمرتبه بجای اتمام اعمال حج کارهای خود
را ناقص بگذارد (۱) و شهر را ترک کند . اینکار ، نظر به اینکه از فردی
مانند حسین سر میزند ، بیشتر موجب تعجب مردم است . آنچه برای مردم
مسلم است اینست که حسین از احکام اسلامی ، بهتر از همه آنها باخبر
است و همچنین علاقه او در عمل کردن به اسلام هم غیر قابل تردید است .
حالا چه خبر است که حسین مکه را ترک میکند ؟ این سؤالی است که مردم
از یکدیگر میگویند ، گفته اند ، که روز هشتم زیحجه حسین قبل از خروج خود از
مکه ، خطبه ای برای مردم ایراد کرد . حسین در این سخنرانی خود چنان
شاعرانه و زیبا مرگ را توصیف و ستایش می کند ، که زندگی و تمام زیباییهایش
در مقابل چشم انسان جلوه اش را می بازد . حسین در میان مردمی که از
رفتن او در تعجبند ، به سخنرانی برخاست و پیر از چند کلمه درود و ستایش
الهی چنین آغاز کرد :

” مرگ ، بر ای فرزند ان آدم ، همچون گرد نبند ، برگردن دختران جوان ، ”
” برازنده و زیبا است ، چنان دلم برای (راه) گدشتگانم (پدرم و پیامبر) ”

(۱) البته حسین بقصد عمره از احرام خارج شد و این صورت فقهی
جریان است و گرنه مطلب همانست که در بالا گفتیم .

"شور میزند، که گوئی یعقوبی هستم در انتظار یوسفی، و من خوب"
"میدانم که پایان راه من مرگ است. زیرا وظیفه من راهی جـز"
"شهادت یمن نشان نمیدهد. من خوب بچشم خود می بینم که چه"
"گرگانی گرسنه، در بیابان عراق، در سرزمینهای نوامیس و لریلا، یمن"
"حمله ور خواهند شد و پیکر مرا پاره پاره خواهند کرد، چه شکمهایی"
"گرسنه و جیب هائی خالی، یا کشتن من پر خواهد شد. گروهی"
"شکم پرست و پول دوست از این داستان به نواشی خواهند رسید"
"و این خود روشن است که مرگ انسان را همواره دنبال میکند..."
"حالا، هرکه از دل و جان آماده است که خودش را در این راه بی-"
"افساند و از صمیم قلب بیدار حق آماده است یا ما حرکت کند، که"
"من فردا صبح از این شهر سفر خواهم کرد. یا امید خدا" (۱)

راستی سخنی باین زیبایی و زلالی چه اثری در انسان میکند، مگر میشود
از این زیباتر هم مرگ را ستایش کرد؟ آیا میشود بیشتر از این هم زندگی و
فریندگی هایش را بی رنگ و بی فروغ نشان داد؟ آیا ممکن است که دل-
باختگان در بوایر زر و زور را در جمله هائی باین کوتاهی بیش از این تحقیر
کرد؟ حسین در این بیرون رفتنش از مکه و در این سخنرانی کوتاهش انگشت
روی نقطه های بسیار مهمی گذاشت:

بآنها که معنی بیرون رفتن او را از مکه، قبل از روز دهم نمی فهمند، پاسخ
میدهد، حرف او این است که اسلام اصولی دارد و فروعی و در چنین روزی
که اصول اسلام را بیازی گرفته اند، اگر انجام فروع مانع پرداختن به اصول شود
تکلیف مسلمان آن است که برای نگهداری اصول بپاخیزد و احیاناً در این
راه موظف میشود که از فروع چشم بپوشد و اکنون من که حسینم و می بینم که
ماندم در مکه و انجام اعمال حج فرصت حفظ اصول را از من میکیرد، نباید
و نمی توانم بچنین کاری دست بزنم، به عقیده من، امروز کار مسلمان، قیام
است و برانداختن نیروی اهریمنی ستمگر. امروز دل خوش کردن به اعمال
دیگر جز گمراهی توده بی خیر و تقویت ستمگر

(۱) سخنرانی مرحوم دکتر آیتی در رفتار عاشورا

ستمگر، نتیجه ای دیگر نخواهد داشت. آنها که خیال میکنند، باز هم می توانند، بار اعطایی غیر از مبارزه خونین و صریح، جامعه را از فساد نجات دهند، سخت در اشتبا هستند. او میگوید درست است راههای مبارزه با فساد مختلف است " ولی امروز، روزی نیست که کمکهای مالی و مساعدتهای ظنی و خیرخواهیهای زبانی بتواند عقده اسلام را حل کند، نار بجایی رسیده است که جز شهادت و جز جان بازی و جز فدایاری، هیچ امری نمی تواند جلوفساد را بگیرد. . . . کسی در فکر نباشد حالا که امام حسین میخواهند در راه خدا قدمی بردارند، من هم پنجاه تومان پون میدهم یا یا عبید الله بن حرّ جعفی، در جواب دعوت امام بودید، من هم یک اسب نیرومند پرتاخت و تاز میدهم. دیگری بگوید من هم پنج شمشیر و هفت زره و چهار نیزه نذر امام میکنم. حسین ابن علی نه شمشیر می خواهد نه نیزه میخواهد و نه اسب میخواهد و نه پول" (۱) حسین مرد میخواهد، فدایار میخواهد و جان باز که مخلصانه و تنها بخاطر مبارزه با ستم و ستمگر با او عمراهی کند. و باز هم حسین صریحاً میخواهد بگوید: کسی که بد نیال من میآید، باید پیشاهنگ مرگ باشد و بخيال این نباشد که من بروم و بر یزید غالب شوم و حکومت را بدست بگیرم، آنوقت او هم بیادش همراهِش با من پستی و مقامی و آلاء در حکومت من نَسب شد. نه این خیالها از مغز کسانی که با من میآیند، اصلاً نباید بگذرد. همین نمینخواهد، فردا در عقابان دهنم، هیچیک از افراد اردوی او با دیدن خون، رنگشان باخته شود و بسا بگویند، حسین ما را فریب داد و آورد کربلا به کشتن داد، او میخواهد بیوستان بسه اردوی او، اگر چه نم باشند، ولی مرد باشند، تا فردا دهنمان نامردش از این چهره های مرد برای زندگی آینده خود، درس بگیرند.

راستی چقدر زیبا است که انسان حتی طوری بعیرد که قاتلش را در سرزندگی و شرافت بیاموزد. و این مطلب را در آخرین سخن حسین، زمانی که او در خاک و خون می غلطید، با شکوهی وصف ناپذیر می توانیم ببینیم، او به درند

(۱) بررسی تاریخ عاشورا از مرحوم دکتر آیتی

نامرد اردوی یزید، که خیلی عززگی میکردند، با تنی ناتوان از خونریزی زیاد،
در آخرین سخنش چنین گفت :

" ای مردم راستی، اگر دین هم ندارید، لاف، در زندگی مردمی "
" آزاده باشید "

راستی، این مرک حسین عجیب مرگزیبایی است . مرگی که حتی بدشمن راه
زندگی می آموزد و خوب میتوان بجرات گفت: این مرگی است که زندگی هم
بر آن رشک میبرد .

برخور و باحر

قبلاً گفتیم و در نامه یزید هم خواندید که خبر حرکت حسین از مکه بسوی
عراق خیلی زود به یزید رسید و او هم در نامه اش چطور با ترس و در عین
حال با تظاغر به قدرت و زور به ابن زیاد دستور مقابله هرچه زودتر بنا
این مشکل را میدهد .

ابن زیاد اطراف شهر را محکم و ماء مورین و جاسوسان را در مراکز حساس
متمرکز میکند و عجالتاً تعداد هزار نظامی را به سرکردگی حر بن یزید ریاحی
(۲) بجلوگیری حسین میفرستد. لشکر حر در روز اول محرم سال ۶۱ هجری
با کاروان حسین برخورد کرد .

برخورد حسین با لشکر حر هم، از آن برخورد عایی است که شکوهش بسیار
شنید نیست . عزار نفر نظامی تشنه که از گرمای ظهر و از تاختن و جستجوی
کاروان حسین خسته شده اند . آنها در بیابانی خشک که یک قطره هم
آب ندارد، در مقابل کاروان حسین ایستاده اند . مردانگی حسین در
اینجا وصف ناکردنی است . او جوانان اردوی خود میگوید: این مردم و این
اسبها تشنه اند، بشتابید، از مشکهای آبی که همراه داریم، همه را سیراب

(۱) ان لم یکن لکم دین فکونوا احراراً فی دنیاکم

(۲) تاریخ طبری ج ۷ ص ۲۹۶

طبری می نویسد: بدستور حسین همه نظامیان و حتی حیوانات لشکر حر سیراب شدند. (۱)

این کار حسین، طبق نوشته طبری حتی قبل از عمرگونه گفتگو میان حسین و لشکر حر صورت گرفت، (۲) پس از نماز ظهر، حسین برای آنان سخنرانی جالبی کرد، که بازهم نشان دهنده آنست که حسین احتمال میدهد، که در میان این مردم کسانی باشند، که هنوز تحت تاءثیر فریب کاریهای رژیم قرار دارند و چه بسا که با سخنان خالصانه و بی پرده او را عشان را عوض کنند و چنانکه میدانیم، احتمال حسین خیلی هم بجا بود. و مردی همچون حر را که فرمانده اولین بخش سپاه دشمن بود، می بینیم که بالاخره به اردوی حسین پیوست و در شمار شهیدان با شرف صحرائی کربلا درآمد.

کتاب حسین مدیروز و امروز

آگاهانیدن مردم در حرکت حسین در درجه اول اهمیت قرار دارد. او حتی از آگاه کردن دشمن، که شمشیر برویش کشیده است، دست نمی کشد، چون - احتمال میدهد فریب خورده باشد. لذا او با عمه مشقتهاهی که نظامیان حر را برایش بوجود آوردند، بازهم در عر فرصت برایشان حرف میزند و سخنرانی میکند. در یکی از این سخنرانی ها که در منزل بیضه، برای لشکر خود و سپاه حر میکند پس از حمد و درود الهی چنین سخن میگوید:

"... ای مردم، پیامبر خدا فرمود: کسیکه پادشاه ستمگر و متجاوز را

" را ببیند که به هیچ حد و مرز خدا پسندانه ای پای بند نیست، زما م"

" داری که پیمان عای الهی را می شکند، سلطانی که باروش و راه"

" پیامبر مخالفت می ورزد، رهبری که در میان بندگان خدا به"

(۱) تنها آنها که در بیابان های بی آب و علف جزیره العرب بوده اند و ارزش حیاتی آب را در آنجا دیده اند، میتوانند اوج ارزش این مؤانگی عارا درك کنند و بقول سعدی: "توقدر آب چه دانی که در کنار فراتی!"

(۲) به صفحه بعد مراجعه شود

" تجاوز و ستم رفتار می‌کند، (هر که چنین سلطانی را ببیند و) در "

" حدود توانائیش به مبارزه با او برخیزد، سنت الهی چنین است "

" که سرنوشت و لیفر این فرد بی مبارزه، همانند سرنوشت آن پادشاه "

" ستمگر باشد . - یژر، جای اناری نمائده است که این دستگاه، راه "

" انحریمی در پیس گرفته و از راه الهی روگردان است. جامعه "

" را به فساد و تباعی کشانیده و دیگر نه مرزی و نه حدی رامحترم "

" نمی شمارد . بر اموال عمومی دست انداخته اند، نه حرامی و نه "

" حلالی می شناسند، در چنین موقعیتی، تکلیف، بیشتر از هر کسری یژری "

" بمن متوجه است . . . (۱)

سخنی به این صراحت و باین روشنی، چقدر تکلیف متوجه آدم میکند؟ اینست که من غنوز برای این سؤال خود، جوابی نیافته ام که : آیا کارشناسان - اسلام و راستان به دستگاه دینی اسلام، که بین از هر گروه از حسین و از ناصر برده ها برده اند، چگونه میتوانند، زندگی ساکت و بی درد سر خود را در این جامعه توجیه کنند . درد اینست که اگر اینها مخالف حسین بودند، مطالب چند آن مهم نبود، چنانکه معاصرین حسین هم خیلی هاشان مخالف او بودند و را عس را نرفتند، ولی متأسفانه، امروز، این گروه، ادعای عجیبی دارد، ادعای حسین شناسی دارد و ماه محرّم، ماه کار آنها است، راستی توجیه این تناقض برای من، همیشه سر بیجه آور بوده است، کروی، شب و

(۲) طبری ج ۷ ص ۲۶۹ - طبری در قسمت برخورد نظامیان حرّ با ناروان حسین این گوشه را نوشته است که مردی از نظامیان حرّ نقل میکند، که من نمی در تراز سایر لشکریان حرّ به ناروان حسین رسیدم، سایرین همه آب خورده بودند، بمحض ورودم حسین متوجه تشنگی من و تشنگی اسب من شد و غورا رو بمن کرده گفت برادر، آب بردار، خودت و حیوانت را سیراب کن. مرد میگوید، من نمی توانستم از دغان مشک آب بخورم و آب بزمین میریخت حسین چون دید که من نمی توانم خوب در مشک را نگاه دارم، خودش پاشد و آمد در مشک را طوری گرفت که آب بزمین نریخت و مرا و اسبم را سیراب کرد . (طبری ج ۷ ص ۲۹۷)

(۱) تاریخ طبری صفحه ۳۰۰

روز - به برنامه می که میخواستید بنامیدشان - بنام زنده نگاه داشتن غم حسین، تشنگی او و اطفالش را و یا مطالبی از اینها بچکانه تر را به گوتی مردم می خوانند . اشکی از مردم می گیرند و عمری را از این راه زندگی میکنند و بقول نویسنده دلسوخته خودمان مرحوم جلال آل احمد : "جیره خوارخوان مظلومیت شهدا" (۱) بیند و راستی با چه روی هم خودشان را باین مکتب می چسبانند . آنها که با شنیدن نام حسین و پاران مردش میگویند : " یا لیتنا کما معتم و نفوز غوزا عظیما : ای پاشا معم بهم - سراه شما و با شما بودیم تا مانند شما سعادت بی بزرگ نصییمان میشد " از این جمله چه می فهمند ؟ آیا حقیقتاً گمان میکنند که جهاد در راه حق فقط منحصر بزمان حسین بود ؟ و آن بزرگوار دفتر جهاد و مبارزه را مهر کرد و بخت و کسائی که دیر رسیده اند دیگر فرصت این سعادت را باختسه اند ؟! اگر چنین فکر میکنند باید صریحاً گفت که متأسفانه سخت فریب خورده اند . اگر محقق با حوصله و با رسالت باشد میتواند ثابت کند ، (۲) که بعد از عمین فریب خوردگی است ، که باید به دنبال دلایل تشکیل روضه خوانیها از طرف حکومت ها و تکیه های که از زمان صفویه باینطرف بدست رژیم برپا شد بگردیم . ببینیم از کی و چرا مکتب ضد استبداد و ضد اغتتاق حسین ، دست از مبارزه خود برداشت و در اصول خود تجدید نظر کرد . آخر این باور نکردنی است که مکتبی مانند مکتب کربلا - با آن خروشی که برستم و بوستمار دارد - تا در برنامه خود تجدید نظر نکند چطور می تواند جزو مراسم دربارها در آید ؟! بگذریم از تعزیه خوانیهای لوسر و نند آور مردم ، نه بازعم میراثی است از تکیه دولت !

تاریخ نشان میدهد که چندین که چندین قرن نام حسین و مکتب کربلا به

(۱) غرب زدگی صفحه ۲۳

(۲) افسوس که روزگاره به مرحوم جلال آل احمد فرصت نداد ، و کزنه باو امیدنا میرفت که بکاری پر قیمت در این زمینه برخیزد . با وجود این ، او در غرب زدگی اش اشاره باین داستان میکند : ما درست از آنروز که امکان شهادت را رعیا کردیم و تنها به بزرگ ائمت شهیدان قناعت ورزیدیم دربان گورستانها از آب درآمدیم . بهر حال او مرد و این کار را بعد از او دیگر واگه ار کرد و حالا ما - نیم و این سوال ، که این مردان کیانند و در کجایند ؟

صورت محور تمام جنبشهای ضد ستم و ستمگری در آمده بود . این مکتب
قرنها حرارت بخش و الهامدهنده لهای پرشور و اندیشه های پرطوفان
انسانهای پر حماسه و مخلص بود . بگذرم و باز گردم به مطالعه کارهای
حسین .

طبری باز مینویسد که حسین در منزل ذی حسم خطابه ای کوتاه ایراد
کرد، که ماعنم بخشی از آنرا در اینجا می آوریم :

" . . . مگر نمی بینید که دیگر، کسی پای بند حق و روگردان از
" باطل نیست ؟ در چنین اوضاعی است که باید مؤمن برآستی
" و از صمیم قلب خود را به شهادت در راه حق آماده کند . من
" که حسینم، مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز نکبت
" و ننگ نمی بینم " (۱)

اگر یادتان باشد، در اوایل این مقاله، گفتیم که اصولاً شکل عرجمعه‌های
— با همه زشت و زیبایش — انعکاسی است از ارزشهای موجود در آن جامعه و
باز هم گفتیم، که ثار اسلام و کار مکتبهای اصیل دیگر، زدودن ارزشهای غلط
و بوجود آوردن ارزشهای اصیل در جامعه است . همینکه جامعه ای ارزش
هایش تغییر کرد، راهش تغییر می کند و از آنطرف نیز، داستان همیمن
است . یعنی : اگر راه جامعه تغییر کرد معلوم میشود که ارزشهایش عوض
شده است . و گفتیم عمل حسین و عمل مردان با شرفی همچون او نگهبانی
ارزشهایی است که در جامعه انسانی اسلام باید باشد . حسین در خطابه
گذشته که در منزل ذی حسم از او نقل کردیم انگشت روی همیمن مطالب
می گذارد . حرف او اینست که ارزشهای جامعه اسلامی جا بجا شده است
حق را بجای باطل و باطل را بجای حق گرفته اند . آنوقت بلافاصله با
اشاره به اوضاع روز، مطلب را عمومی تر میکند — " تا آیندگان امکان شهادت

(۱) *الْاِثْرُونَ الْحَقُّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَالْإِنِّي الْبَاطِلُ لَا يَتِنَاعِي عَنْهُ لِيَرْغَبَ
المؤء من في لقاء الله محققاً فاني لا اري الموت الاسعاده (او شهاده)
ولا الحيوه مع الظالمين الا برما " (طبری ج ۷ ص ۳۰)*

را رها نکنند" - (۱) و میگوید در چنین اوضاعی، بر مؤمن چنین تکلیفی هست . یعنی؛ عرجا اوضاع چنین است و هر جا مؤمنی پیدا شد، تکلیفی جز این وجود ندارد، حالا، باز هم آنها که بیشتر از ما باین سخنان برخورد کرده و میکنند چه پاسخی برای این وظیفه شناسی خود دارند؟! سوئالی است که قبلاً هم مطرح شد و جوابی هنوز ننشیده ام .

اینم نقش اشراف و بزرگان!

طبری می نویسد: در حالیکه کاروان حسین و سپاه خرد، در راه بودند، چهار نفر از کوفه برای پیوستن به حسین سر رسیدند . حسین از اوضاع کوفه از آنان سوئال کرد . یکی از آنان در پاسخ چنین گفت: " اما اشراف و بزرگان مردم، نرخ رشوه هایشان بالا رفته ، کیسه هایشان از زر انباشته شد . و از این راه دستگاه دلشان را بدست آورد و از شر مخالفان جست . دیگر، امروز جبهه اشراف کوفه یکزبان، علیه تو با دستگاه همراه شده اند، و اما مردم دیگر، با اینکه دلشان هنوز، امروز، طرفدار تست، ولی فردا، باشمشیر آخته، در مقابل تو هستند " (۲)

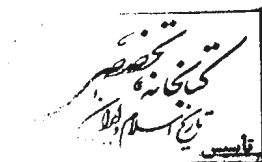
راستی نقش این اشراف و این بزرگان، در عرصه دیدنی است، عمهجا این طبقه از این نوع گلهها به آب داده است ، در تاریخ اسلام و در تاریخ قبل از آن و بعد از آن و در تاریخ معاصر خودمان هم که دیگر عیج، هم آنجا و هم اینجا بوده اند ! هم وزیر این حکومت و هم دبیر حکومت ضد آن شده اند ! اگر ناراضی هستند تنها برای اینست که ارزان خریده شده اند! و با کمی ناز و کرشمه گران میشوند و ملت را گرفتار سرکیجه می کنند . ملت بیچاره هم چه کند ؟ چشم و گوشش را این بزرگان خیره کرده اند ! او هم ناگزیر است ادای این بزرگان را در آورد، تا شاید در شمار آنها در آید ! و اگر جسارت نباشد عنتر همیشه از لوطیش رقاصی یاد می گیرد و مثل او میرقصد، یعنی: الناس علی دین ملوکهم و از این قبیل مطالب.

کاروان بر کربلا میرسد

با این مقدمات و با این افکار، حسین با سپاه حرّ به سرزمین کربلا رسیدند. حالا، پشت سرعم ابن زیاد برای حرّ نامه می نویسد، که با حسین چه کن و چه بر سرش بیاورد. خشن ترین و طوفانی ترین نامه ابن زیاد، در کربلا، بدست حرّ میرسد. او بدین شیخ مقدمه به حرّ چنین فرمان میدهد:

" خلاصه سخن اینکه، به محض ورود ما، مور مخصوص نامه، من تا " میتوانی بر حسین سخت بگیر. از شدت عمل درمورد او کوتاهی نکن. او را جز در بیابانی خشک و بی آب و علف و بی ینافکاه " فرود نیاورد. من این ما، مور را دستور داده ام تا تو تمام این " وظایفی را که بعهده ات گذاشته ام، انجام نداده باشی، از تو " جدا نشود. خلاصه، او ما، مور است که تنها خبر انجام ما، موریت " غای تو را برای من بیاورد. والسلام " (۱)

از این تاریخ، خشونت شروع میشود. و از غمین تاریخ روش حسین عم دیدنی تر و ممتاز تر میشود. هرچه فشار بیشتر میشود شخصیت عمیق و پرورنده حسین، او جوش و افقش تماشایی تر میشود. آخر، در حال عادی و بدین فشار و خشونت ممکن است خیلی چهره ها، آدم را به اشتباه بیندازند و زیبا بنمایند. غای شهر، لباس جنگ می پوشند و کلاه خود بر سر میگذارند، در نظر مردم دارند! و چه نعره های جانخراش و ریشه آوری در برابر ملت میزنند! ولی با شنیدن او این نیرو تیر، چه پهلوانهای جسون و آبرورفته ای، از آب در می آیند؟ ولی حسین هرچه اوضاع خطرناک تر و عراس انگیز تر میشود غولادین تر و نفوذ ناپذیر تر بنظر می آید. همه شنیده ایم که تمام یاران و همراهان حسین تنها، افتاد و د و نفر بودند و نیروی دشمن به چندین هزار میرسید. روز برو شدن با چندین هزار رجاله و براستی وحشی های حرّنه ای، بران



مردی که تمام خانواده و زن و بچه اش را همراه دارد، کار آسانی نیست. این نامرد ها، علاوه بر شرارت درونی خود، دستور وحشی گری هرچه بیشتر، از طرف یزید و ابن زیاد هم دارند. حالا برای انسان این نکته جالب توجه می‌گردد، که حسین باز هم برای این مردم خطبه ایراد میکند. این اندازه حوصله و برد باری، کجا میشود پیدا کرد!؟

حالا ببینیم، سخنانی که حسین برای این دریای پرموج رجاله‌ها میگوید، از چه قبیل است. عجیب اینکه، سنخ سخن‌ها همان‌ها است که بارها شنیده ایم و اگر وقت کنیم، کمی عمق شدت‌ش بیشتر شده است. طبری می‌نویسد: از روز عاشورا اسب‌سواران آمدند مقابل رجاله‌های کوفه، که خیلی هم همچه و سرود داشتند و با صدای بلند و رسا، خطابه‌ای نسبتاً طولانی، ایراد کردند، در آخر سخنش چنین گفت:

"نه بخدا، عمرکز دست بسته و خوار، تسلیمتان نخواهم شد، و چون"

"بندگان اعتراف به دارتان نخواهم کرد" (۱)

حالت روحی حسین در چنین موقعیتی چنان عالی است که حتی، تاریخ، که این جزئیات کمتر بیادش می‌ماند، از آن بتفصیل یاد میکند. طبری از قوس مردی که در این روز شاید جریان، و شاید خودش هم در شمار رجاله‌ها بوده، نقل میکنند که:

"بخدا قسم سخنوری باین رشادت و باین رسایی کلام عمرکز در عمرم"

"تجدیدم"

و همین شکست ناپذیری و همین خطابه‌های مردانه حسین بود، که عده‌ای از گروه دشمن را به اردوی او می‌آورد و در شمار شهیدان مدافع او درمی‌آورد. آخر، مگر شوخی است، که انسان دشمن تیغ بدست خود را هوا دار جانباز خود بگرداند. این داستان، تنها در مورد حر اتفاق نیفتاد. طبری نام عده‌ای از این قبیل افراد را یادداشت کرده است. دوست دارم که برای پایان این رساله، باز هم یکی دیگر از خطبه‌های حسین

را در روز عاشورا نقل نم:

"عنان ای مردم زنازاده ای بی پدر (۱) مرا به انتخاب یکی
"از دو مسئله ناگزیر کرده است: یا جنگ و آختن شمشیر آماده"
"شوم و یا به ذلت و خواری تن در دهم. نه، هرگز دامن ما، به"
"ذلت آلوده نمیشود، خدا و پیامبرش - و مؤمنان و دامنهای"
"پاک و بی آلاش - که ما را پروریده اند - و اندیشه های بلند"
"پرواز و غیور و روانهای باشرف بما اجازه آنرا نمیدهند، کسه"
"اطاعت و تسلیم شدن در برابر پست فطرتان نامرد را برجان"
"بازی و کشته شدن شرافتمندانه ترجیح دهم" (۱)

با پایان روز عاشورا رسالت حسین در این نهضت پایان می رسد. ولی
نهضت باید ادامه یابد. بازماندگان کربلا دنبال عمل حسین را میگیرند
زینب نقش اول را در این فراز بعهده دارد. حقیقت اینست که اگر عمل
زینب نبود، نهضت حسین نمیتوانست این چنین بشکفتد و غنی شود.
شجاعت زینب بود، که آبروی فرییکاران بنی امیه را بر باد داد. و حکومت
بد اندیش یزید بیش از دو سال بعد از این جریان نیاید.
با اینکه حوصله این رساله بنیایان رسیده است ولی رسالتش هنوز پایمان
نیافته، چون مطالعه نهضت حسین، بی مطالعه عمل زینب و زین العابدین
کار تمامی نیست. ولی تنها باین دلیل این رساله، در این نقطه ختم
میشود، که جزوه ای دیگر در آینده، نزدیکی در موضوع عمل زینب و زین العابدین
و اگر دقیق تر بگوئیم کارنامه کاروان اسیران نوشته شود.

(۲) سخنرانی مرحوم دکتر آیتی - گفتار عاشورا
(۱) در اینجا روی سخن باین زیاد است - این مرد، از زنی بنام مرجانه

متولد شده است. این زن از خود فروشان و تردان بنام بود. پس از
تولد این زیاد، میان عشاق مرجانه، اختلاف افتاد، که پسر از کیست و بالاخره
چون دلیل "زیاد" محکوم بود!! و زورش بر عشاق دیگر میچربید! این
کودک بقرزندگی زیاد در آمد. و جالت اینست که عین همین داستان در مورد
پدر این زیاد هم قبلا اتفاق افتاده بود، که داستانش ننگین تر است.